



خاطرات

کشکول

(جلد ۶۹)

کتاب کشکول، خاطرات، ناصر کاظمی





کتاب کشتل خاطرل، ناصرکاره

این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)

امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای جبهه ی مقاومت

رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل‌های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بینند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است... ((امام خامنه ای))

## کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۶۹)

مدیر پروژه و نویسنده: ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح: علی کربلایی

رسانه و فضای مجازی: مهدی کاوه

تایپ و حروف نگار و مشاور طرح: نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ: اول

## مقدمه

... این نوشته جات را قدر بدانید. این پدیده‌ها و این فرآورده‌های تاریخ انقلاب را، تاریخ دفاع مقدس را قدر بدانید؛ این‌ها را باید خیلی قدر دانست و بین مردم هم منتشر بشود... «امام خامنه‌ای»

شهدا دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نیایش نداشتند؛ حیا داشتند، ریا نداشتند و رسم داشتند، اسم نداشتند. شهید بی ادعا، بی نمایش، بی ریا و بی نام و نشان حتما برای ما الگوست. سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می‌کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می‌کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول‌هایی که از آن طرف آب می‌آید خیلی می‌پسندد و در زندگی‌اش ساری و جاری می‌کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه‌ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهدا چه کسانی هستند؟

شهادادانش‌آموزان مکتب تربیتی اهل بیت(ع) هستند که با کتاب قرآن مجید و آموزگاری اهل بیت(ع)، فرمول‌ها و اسلوب یا اصول زندگی‌شان را انتخاب کردند. همچنین بعضی از افراد در جامعه‌ی دینی ما هستند که دینی زندگی می‌کنند و

زندگی آن‌ها هم برگرفته از زندگی اهل بیت (ع) است، منتها حد متوسط از فرمول‌ها را بیشتر متحمل می‌شوند.

شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده است. یعنی کاملاً نهادینه شده است، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکز دارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این‌که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برای او داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات معصوم و امامی است که در مقام عصمت است، در مسیر و تکلیفی که به نام عبودیت روشن کرده‌اند که هدف از خلقت ماست، خیلی راهگشاست.

من یک جایی سخنرانی می‌رفتم، گفتند: شما چرا این قدر از شهدا می‌گوئید؟ گفتم: از چه کسی بگویم؟ گفتند: از امام حسین (ع) بگو. گفتم: امام حسین (ع) که سیدالشهداست. ما اگر دامنه را نبینیم، به قله که نمی‌رسیم. شهدا در دامنه هستند، شهدا آینه برگردان فضایل ائمه (ع) و اهل بیت (ع) هستند. من اگر امام حسین (ع) را برای شما توضیح دهم می‌گوئید معصوم است، فرزند پیامبر (ص) است. یک مقدار احساس فاصله دارید، ولی وقتی من می‌گویم علی‌اکبر امام

حسین (ع) رفت و امام حسین (ع) دل کند، حالا نگاه کن، پدر پنج شهید دل کند، این هم آن فضیلت نورانی ایثار در زندگی اش شد، می گوئید که امام، معصوم است، او که معصوم نیست، پس این قابل الگوبرداری است. لذا سؤال شما سؤال زیبایی است. چرا باید به سبک زندگی شهدا تأسی و اقتدا کنیم؟ آنها حسی تر و دریافتی تر هستند، بین ما هستند، مثل ما هستند، اینها هم آزمون و خطا داشتند. چه شهدای عزیزی داریم که قبل تر اقرار به گناهان کبیره هم داشته اند، منتها مبدأ میل شان عوض شد، بعد بر اساس تغییر مبدأ میل با توبه، زیباییها در دامنه‌ی وجودشان ساری و جاری شد...

سبک زندگی شهدا از این جهت که اینها در عصر غیبت کبری، ترجمانی از سیره‌ی اهل بیت (ع) و سیره‌ی معصومین (ع) از فرمول‌های ناب قرآن و عترت شدند، زیباست... زندگی‌های امروزی تحت الشعاع فرهنگ منحوس غربی قرار گرفته و شبیه زندگی آنها شده است که هیچ احترامی به بزرگتر و پایبندی به همسر و عشق و علاقه به والدین در بین آنها وجود ندارد. صحبت از سبک زندگی که می‌شود منظور به حوزه خانوادگی نیست، بلکه دامنه آن گسترده تر است و شامل روابط اجتماعی، مدنی و حقوقی می‌شود. برای اینکه بتوانیم یک سبک زندگی خوب و خدا پسند انتخاب کنیم باید یک الگوی درستی داشته باشیم. چون همواره جامعه‌ها برای دست یابی

به اهداف و ارزش های خود نیازمند الگوهای پویا و مؤثری در بدنه خود هستند، تا با نقشه برداری از زندگی آنها بتوانند صاحب یک سبک خوبی بشوند. یکی از الگوهای خوبی که سبک زندگی آنها الهی است و می تواند باعث پیشرفت شما در عرصه زندگی شود، الگو برداری از سبک زندگی شهدا است. لزوم توجه دادن جامعه به سبک زندگی شخصیت های تأثیرگذار جامعه یکی از مؤثرترین و بهترین راهکارها در این مسیر است. زندگی لاکچیری، ماشین آخرین سیستم، مارک لباس و مدل گوشی. کشورهای غربی می خواهند با ترویج این سبک زندگی، یک اختلاف طبقاتی و غرور کاذب در بین مردم ایجاد کنند و می خواهند این افکار را ترویج دهند که هرکسی این مدل از زندگی را نداشته باشد جزء افراد ضعیف است. و مردم هم برای اینکه از قافله جا نمانند سعی می کنند طبق ایده های آنها زندگی کنند و تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مادیات می کنند و عمر ارزشمند خود را صرف یک بازی پوچ می کنند. اما مدل دیگری از افراد بودند که در بین ما زندگی می کردند اما تحت تاثیر افکار دیگران قرار نمی گرفتند و زندگی ساده ای داشتند اما بسیار محبوب بودند و ماندگار شدند. دنیای غرب می خواهد رابطه خانواده ها را متزلزل کند و زندگی را برای زن و مرد تبدیل به یک کابوس ترسناک کند. و به مردان القا می کند که چهره خشن و اخمو داشته باشند. در حالی که اسلام می گوید با چهره بشاش و روی گشاده با همسران برخورد کنید تا آرامش در زندگی شما حاکم شود. هرکسی می تواند مسیر



خودش را همانگونه که دوست دارد انتخاب کند و هیچ اجبار و تحمیلی در کار نیست. اما دشمن با برنامه ریزی دقیق در پی تغییر دادن افکار مردم است و دوست دارد که دیدگاه خودش را حاکم در سبک زندگی دیگران کند. کشورهای دیگر بخاطر نداشتن الگوهای درست، زود تحت تاثیر قرار می‌گیرند و فرهنگ منحوس را می‌پذیرند. اما در کشور ما بخاطر وجود شهدا، کار سختی در پیش دارند چون زندگی شهدا یک سبک خاصی را در پیش روی مردم قرار داده و هر کسی این سبک را انتخاب کند در دنیا و آخرت بهره‌های بسیاری می‌برد.

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل‌های معطر و تهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن « کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۶۹) ، را شروع می‌کنیم تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اوصیکم بأن یکون ایمانکم بقیادة  
سماة الامام ایضی دام ظلہ محمداً  
وتوباً من اجل خیر دنیاکم و آخرتکم

نصرالله

سوال ۱۴۳۰ هـ ق.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به شما وصیت میکنم که ایمانتان به رهبری حضرت امام خامنه ای (دام ظلّه)  
محکم و قوی باشد که خیر دنیا و آخرتتان در این است.

سید حسن نصرالله  
شوال ۱۴۳۰ هـ ق.

کتاب کنگرہ انصاریہ ناصرکارہ

## شهید عسگری از زبان مادرش

مسعود از کودکی در یک کلام زبل خان بود. در کارهای منزل کمک می‌کرد. از همان کودکی اگر مهمان داشتیم، تمام کارهای پذیرایی با پسرها بود. نه تنها در منزل خود، بلکه در مهمانی‌ها هم کمک می‌کرد. مسعود ارادت ویژه‌ای به حضرت آقا داشت. وی بسیار با بصیرت بود و اتفاقات پیرامون خود را رصد می‌کرد. فرزندم در تمام مسایل آگاهی داشت.

مسعود علاقه‌مند بود که در تمام حرفه‌ها مهارت کسب کند. به خاطر دارم یک مرتبه گوشی تلفن همراه خود را درحالی‌که تازه خریده بود، با نصف قیمت به فروش رساند تا هزینه لازم جهت آموزش سقوط آزاد را فراهم کند. با اینکه درآمد داشت، اما اگر برای مهارتی، نیاز مالی داشت؛ به راحتی از داشته‌های خود می‌گذشت تا آن مهارت را بی‌آموزد.

پیش از آن‌که مسعود به سن تکلیف برسد، روزه می‌گرفت. از زمانی‌که بچه‌ها روزه می‌گرفتند، شب‌ها را بیدار می‌ماندم تا برای سحری غذای تازه داشته باشیم. پسرم اکثر شب‌های ماه مبارک رمضان را در مسجد ارگ تهران سپری می‌کرد و اصرار داشت که من هم بروم. می‌گفتم، «مسعود جان من با وضعیت جسمی و کمردرد نمی‌توانم بی‌آیم.»، اما بهانه بود، می‌خواستم در خانه بمانم تا سحری آماده کنم.

مسعود می‌گفت، «مامان صندلی تهیه می‌کنم تا تکیه بدهید، شما فقط بیا.» هیچ‌گاه نشد که همراه وی بروم؛ و حالا اجابت این دعوت تبدیل به یک حسرت بزرگ در زندگی من شده است.

معمولا مسعود هر مراسمی که می‌رفت به من اصرار می‌کرد که همراه وی بروم. بسیار مسئولیت پذیر بود. اگر شب‌های محرم یا ... مراسمی می‌رفتم، می‌گفت، «مادر نگران نباش، من می‌آیم دنبال‌تان؛ شما هرکجا دوست دارید، بروید.»

یکی از روزهای ماه مبارک رمضان سال ۱۳۹۴ مسعود پس از خوردن سحری به پارکینگ رفت و تا افطار مشغول تمیز کردن آن شد. پارکینگ مثل سمساری بود، مسعود تمام وسایل‌ها را از پارکینگ به انباری پشت‌بام منتقل کرد.

تنها با زبان روزه چندین مرتبه این پنج طبقه را طی کرد. ما برای مراسم ختم یکی از اقوام دعوت بودیم. به مسعود گفتم، «مسعود جان خورشت را گذاشته‌ام، اگر توانستی برنج را شما بگذار» زمانی که برگشتیم نزدیک افطار بود. هم پارکینگ تمیز شده بود و هم غذا آماده بود. حتی برگ‌های درختان حیاط را تمیز کرده بود و شیشه‌های پارکینگ را پاک کرده بود تا جای قطرات آب روی آن نمانده باشد. با وجود خستگی بسیار، آن شب نیز مسجد ارگ را ترک نکرد. ما در خانواده رسم داریم، هر هفته در منزل یکی از اقوام جمع شده و قرآن بخوانیم. سال ۱۳۹۴ منزل خواهرم

بودیم. سر سفره افطار همه از کوچک‌ترین عضو خانواده تا بزرگ‌ترین آن‌ها یک دعا کرده و همه آمین می‌گویند. آن شب مسعود برای اولین مرتبه در حضور جمع، آرزوی شهادت کرد و همه آمین گفتند. تعجب کردم، مسعود پسر توداری بود. با وجود مهارت‌های گوناگونی همچون «خلبانی»، «پاراگلایدر»، «غواصی»، «سقوط آزاد»، «چتربازی»، «کوهنوردی» و... که داشت، هیچ‌کس از آن‌ها اطلاعی نداشت. نمی‌دانستم چه طور سکوت خود را شکسته بود. پس از افطار برادرم گفت، «خواهر، دیدی مسعود چه دعایی کرد؟!»، گفتم، «الحمد لله، خیلی خوشحال شدم.» مسعود سه ماه پس از این رویداد به آرزوی خود رسید. منزل ما کوچک است. زمانی که مسعود به شهادت رسید، جمعیت بسیاری آمده بود. برادرم نگران شد. ناگهان به یاد آوردم، مسعود پارکینگ را تمیز کرده بود. به برادرم گفتم،

«مسعود می‌دانست شهید می‌شود. خودش پارکینگ را آماده کرده است. فقط یک جارو زده و فرش‌ها را در پارکینگ بیاندازید.» در کم‌تر از یک ربع همه جمعیت در پارکینگ نشسته بودند. مسعود بسیار بخشنده و ایثارگر بود، حتی از جان خود برای دیگران می‌گذشت. اگر کسی از وی چیزی را طلب می‌کرد، دریغ نمی‌کرد؛ آن را هدیه می‌داد؛ حتی اگر خود به آن احتیاج داشت. به همه کمک می‌کرد، اما هیچ‌گاه از هیچ انسانی کمک نمی‌خواست تا برای کسی زحمتی ایجاد نکند.



مسعود جوان بیست و پنج ساله‌ای که شوق پرواز در او باعث شد که بعد از دوبار تغییر رشته در دانشگاه، مسیر زندگی خود را به سوی آسمانها تغییر دهد و به سمت آموزش خلبانی هواپیمای فوق سبک برود و در کنار آن انواع حرفه‌های دیگر از جمله خلبانی پاراگلایدر و سقوط آزاد را نیز فرا بگیرد. مسعود تمام وقت نوجوانی و جوانی خود را صرف آموزش‌های تخصصی کرد که بتواند در آینده آن تخصص‌ها را در راه اسلام و کشور هزینه کند. سعید پس از انجام پروازهای متعدد به درجه‌ی استاد خلبانی هواپیمای فوق سبک رسید و غیر از آن مهارت‌های فوق العاده‌ای مانند بالاترین درجه غواصی پنج ستاره، استاد کار در ارتفاع، ورزشکار رزمی با حکم‌های قهرمانی متعدد، سقوط آزاد، خلبان پاراگلایدر، هدایت موتور و دوچرخه‌های غیر معمول با مهارت بالا داشت و در کنار همه آنها او یک رزمنده‌ی به تمام معنا بود و توانایی رزمی بالایی داشت، به طوری که مهارت تیراندازی مسعود بسیار فوق العاده بود. همه آموزش‌های هوایی، دریایی و زمینی را به خوبی فرا گرفت و اساتید شهید به این موضوع اعتراف می‌کردند که شهید عسگری از همه با استعدادتر بود و خیلی سریع‌تر از دیگران آموزش‌ها را یاد می‌گرفت. در امور فنی نیز تبحر خاصی داشت. ساده زیستی، ساده پوشی، سادگی، سخاوت، کمکبه دیگران، مردم‌داری و بی‌ریایی از مکارم اخلاقی مسعود بود. مسعود عسگری هم‌رزم و فرمانده تکاوران شهید احمد اعطایی، سید مصطفی موسوی و محمد رضا دهقان در یگان فاتحین بود که همگی در روز بیست و یک آبان نود و چهار پس از عملیات آزادسازی شهر العیسی در حومه حلب سوریه به شهادت رسیدند و به شهدای اربعه حلب معروف شدند.

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

به نقل از خانواده و دوستان شهید

منبع: حوزه قرآن و عترت گروه فرهنگی باشگاه خبرنگاران جوان

## شهید مدافع حرم مسعود عسگری

کتاب کشتار خاطران، ناصر کاوه

برای مراسم شب قدر راهی بهشت زهرا (س) شدیم تا در کنار مسعود این شب را زنده بداریم و از وی بخواهیم دستان ما را هم گرفته و به سوی خدا ببرد. از پسر می‌خواهم دعایی که می‌کنیم، او آمین بگوید.

در طی مسیر دائم با پسر صحبت می‌کردم و می‌گفتم، «مسعود خودت جای پارک ماشین را فراهم کن. خودت راه را باز کن.» هرچند که دیرتر از برادرم راه افتادیم، اما بسیار زودتر از آن‌ها رسیدیم. مادر به دوستان مسعود که گرداگردش با صدای بلند دراز دست دادن دوستشان اشک می‌ریزند می‌گوید:

«تا وقتی شما هستید ما هم سلامتیم. مدافع ولایت باشید. شما با آمریکا دست ندهید و گول نخورید. مثل کسانی نباشید که در ظاهر می‌گویند مقام معظم رهبری اینطور گفت اما برعکسش را عمل می‌کنند. شما اینطور عمل نکنید. آگاه باشید. مسعود من هم آگاه بود. مسعود من هم بیدار بود و گول حرف‌های قشنگ شان را نمی‌خورد. راه مسعود را ادامه دهید و مثل سردار همدانی بمانید...» راوی : مادر شهید - منبع : خبرگزاری دفاع مقدس

مسعود من رفت، خدا شما را حفظ کند. مدافع ولایت باشید. شما فریب نخورید و با آمریکا دست ندهید. مثل کسانی نباشید که در ظاهر حرف از آقا می‌زنند اما برعکس خواست ایشان عمل می‌کنند.

آخرین پیام شهید مسعود عسگری به مادرش از طریق ارسال پیامک از سوریه

باید بپرد هرکه در این پهنه عقاب است

حتی نه اگر بال و نه پر داشته باشد

کوه است دل مرد ولی کوه نه هر کوه

آن کوه که آتش به جگر داشته باشد

عشق است بلای من و من عاشق عشقم

این نیست بلایی که سپر داشته باشد

این قطعه شعر بر روی مزار شهید مسعود عسگری نیز حک شده است.

منبع: باشگاه خبرنگاران جوان

«اگر رسانه های ما قوی کار می کردند دشمن نمی توانست این همه عمیق وارد

کشور ما بشود و بر افکار جوانان و خانواده های ما مسلط شود. اگر ما از این سو

توان جذب جوانان مان را داشتیم هرگز شاهد گرایش شان به سمت دروغ های

معاندان نبودیم. این طبیعی است که بچه های ما ناخودآگاه جذب رسانه ای شوند

که جذابیت بیشتری دارد.» مادر شهید مسعود عسگری، باشگاه خبرنگاران جوان



شهید مسعود عسگری جوان بیست و پنج ساله‌ای که شوق پرواز در او باعث شد که بعد از دوبار تغییر رشته در دانشگاه، مسیر زندگی خود را به سوی آسمانها تغییر بدهد و به سمت آموزش خلبانی هواپیمای فوق سبک برود و در کنار آن انواع حرفه های دیگر از جمله خلبانی پاراگلایدر و سقوط آزاد را نیز فرا بگیرد. شهید مسعود عسگری ابتدا در رشته الکترونیک مشغول به تحصیل شد اما پس از گذشت سه ماه، از ادامه این رشته انصراف داد و یک سال بعد با انتخاب رشته حقوق باز نتوانست آرام بگیرد و از آسمانها دور بماند و علاقه او باعث شد که مراحل گزینش و تست های پزشکی خلبانی را پشت سر بگذارد تا وارد دنیای آسمانی بشود. مسعود تمام وقت نوجوانی و جوانی خود را صرف آموزش های تخصصی کرد که بتواند در آینده آن تخصص ها را در راه اسلام و کشور هزینه کند.

مسعود در سن ۲۴ سالگی پس از انجام پرواز های متعدد به درجه ی استاد خلبانی هواپیمای فوق سبک رسید و غیر از آن مهارت های فوق العاده ای مانند بالاترین درجه غواصی ۵ ستاره، استاد کار در ارتفاع، ورزشکار رزمی با حکم های قهرمانی متعدد، سقوط آزاد، خلبان پاراگلایدر، هدایت موتور و دوچرخه های غیر معمول با مهارت بالا داشت و در کنار همه آنها او یک رزمنده ی به تمام معنا بود و توانایی

رزمی بالایی داشت، به طوری که مهارت تیراندازی این شهید بسیار فوق العاده بود. مسعود، به آموزش های زمینی اکتفا نمی کرد و همواره وقت خود را صرف یادگیری علوم و مهارت های مختلف کرد و بر خلاف عادت، همه آموزش های هوایی، دریایی و زمینی را به خوبی فرا گرفت و اساتید شهید به این موضوع اعتراف می کردند که شهید عسگری از همه با استعداد تر بود و خیلی سریع تر از دیگران آموزش ها را یاد می گرفت... یکی از خصوصیات شهید ساده زیستی و ساده پوشی بود. ممکن نبود کسی از رفتار و صحبت هایش متوجه مهارت های شهید بشود، حتی خیلی از دوستانش بعد از شهادت متوجه توانایی های بی نظیر او شدند و همچنین در کنار این سادگی و بی ریایی، بسیار با سخاوت بود و هیچ وقت از کوچکترین کمکی به دوستانش دریغ نمی کرد و وسیله های خود را در اختیار دوستانش قرار می داد. راوی:

نبی لو، دابی شهید - منبع: باشگاه خبرنگاران جوان

استاد سقوط آزاد!؟

شهید عسگری در زمینه پروازی همیشه تلاشش بر این بود که پروازهایشان همراه با خلاقیت باشد و محدود به یک وسیله پروازی نمی شد، بلکه با هر وسیله ای که پرواز می کرد بسیار با مهارت بود و توانایی اش با اساتید حرفه ای برابری می کرد. در سقوط آزاد نیز با اینکه تعداد پرش هایش بیشتر از ۵۰ بار نمی شد اما در حین سقوط

جسارت خاصی به خرج می داد و حرکاتی انجام می داد که افراد حرفه ای با میانگین ۳۰۰ پرش به بالا می توانستند از پس آن بر بیایند..

یکی از دوستان شهید درباره روحیه دستگیری و کمک مسعود به دیگران می گوید:  
زمانی که مسعود بین ما حضور داشت، صمیمیت و همکاری خاصی برقرار بود اما بعد از شهادتش این صمیمیت بیشتر حس می شود و حضورش را در زندگی خود حس می کنیم و خیلی از مشکلاتمان را با توسل به مسعود برطرف می شود. یکی از خصوصیات شهید ساده زیستی و ساده پوشی بود. ممکن نبود کسی از رفتار و صحبت هایش متوجه مهارت های شهید بشود، حتی خیلی از دوستانش بعد از شهادت متوجه توانایی های بی نظیر او شدند و همچنین در کنار این سادگی و بی ریایی، بسیار با سخاوت بود و هیچ وقت از کوچکترین کمکی به دوستانش دریغ نمیکرد و وسیله های خود را در اختیار دوستانش قرار می داد. راوی: شهاب زیرک  
ساراز دوستان شهید - منبع: باشگاه خبرنگاران جوان

ما می توانیم؟

شهید مسعود عسگری در امور فنی هم نیز تبحر خاصی داشت. یکی از دوستان شهید در خاطره ای از توانایی و جسارت مسعود عسگری در کارهای فنی اینگونه نقل می کند: موتور یکی از قایق ها خراب شده و به درستی کار نمی کرد، با اینکه خیلی

سنگین و بد بار بود بر حسب نیاز هر چند وقت یکبار جا به جا می شد و مشکلات فراوانی ایجاد کرده بود، یک روز در حین جا به جایی موتور، مسعود آن را می بیند و متوجه شرایط و مشکلاتی که به بار آورده می شود و پیشنهاد تعمیر آن را می دهد اما هیچ کس با این کار موافقت نمی کرد تا اینکه با اصرار مسعود گروه کوچکی تشکیل شد و با شروع کار همه به دنبال یک کارگاه مجهز تعمیر قایق بودند تا آن را برای تعمیر به آنجا بسپارند اما به دلیل هزینه سنگین تعمیرات این کار متنفی شد. به پیشنهاد مسعود خودمان دست به کار شدیم. اطلاعات فنی و مکانیکی بسیار خوبی داشت و با اتکا به توانایی او کار را شروع کردیم و پس از چند روز قطعات معیوب موتور را تعویض کردیم و با کمک نقشه ای که مسعود به سختی آن را پیدا کرده بود تعمیر را به اتمام رساندیم. این خلاقیت و جسارت مسعود باعث شد هزینه های گزاف تعمیر با مبلغ ناچیزی برطرف شود و یک بار دیگر کمک مسعود بار سنگینی از دوش ما برداشته شود...راوی: همکاران شهید - باشگاه خبرنگاران جوان تابع رهبری؟

مسعود تابع امر رهبر بود و سعی می کرد فرامین را عمل کند. مسعود می گفت که ما جوان ها که مجرد هستیم باید برای دفاع از حرم به سوریه برویم. او قبل از شهادت با پیروی از رهبر معظم، حرکت در مسیر انقلاب و خدمت و کمک به دیگران

در مسیر شهادت قرار گرفت. باید بپرد هر که در این پهنه عقاب است... بعد از اینکه خبر شهادت پسر، مسعود را شنیدم چون از لحاظ عاطفی به او دلبسته بودم ناراحت شدم اما از اینکه او عاقبت بخیر شده و در مدار اصلی با خدا معامله کرده خرسند بودم، به او افتخار و احساس غرور کردم، با ایثار و گذشت شهدای مدافع حرم تهدید داعش برای بشریت از بین رفت. همه ما روزی از دنیا می رویم اما چقدر خوب است که مانند شهدا برای آرامش انسان ها قدم برداریم... راوی: پدر شهید

#### شهدای عملیات اربعه حلب

طی یک عملیات شهر الحاضر توسط رزمندگان گردان خط شکن حیدر کرار فتح شد و ما مشغول تثبیت مواضع و گشت زنی داخل شهر بودیم که خبر رسید دشمن پاتک زده و باید به شهر العیس بریم. وقتی به شهر العیس رسیدیم نزدیک غروب آفتاب بود که بعد از هماهنگی و طبق دستورات ابلاغ شده وارد شهر العیس شدیم. در ورودی شهر وقتی ستون وارد شهر شد در یک درگیری نزدیک و نابرابر با اصابت مستقیم تیر توپ ۲۳ میلی متری، چهار نفر از بسیجیان گردان حیدر کرار به ترتیب: شهید مسعود عسگری، شهید محمدرضا دهقان امیری، شهید سید مصطفی موسوی، شهید احمد اعطایی به هنگام نماز مغرب با خون خود وضو گرفتند و به دیدار ارباب شان شتافتند... به گزارش خبرنگاران جوان جانباز شهید

# شهید مسعود عسگری



کتاب کشتن و خاطر، ناصر کاره

نفت داعش از ابتدا تا اکنون

جزئیات استخراج، پالایش، نحوه انتقال و تبادل نفت داعش افراد و طرف های بسیاری در فروش نفت مسروقه داعش از میدان های نفتی سوریه و عراق دست دارند و در این کتاب تلاش می شود تا جای ممکن پرده از چهره واقعی این افراد و طرف ها بردارد. افراد و طرف های بسیاری در فروش نفت مسروقه داعش از میدان های نفتی سوریه و عراق دست دارند و گزارش زیر تلاش می کند تا جای ممکن پرده از چهره واقعی این افراد و طرف ها بردارد و نقش آنها در شبکه ها و مافیای قاچاق این ماده در کردستان و ترکیه تا رسیدن آن به سرزمین های اشغالی [اسرائیل] را برملا کند، ماده ای که شاهرگ زندگی «داعش» در مناطق تحت سیطره اش در سوریه و عراق را تشکیل می دهد، مناطقی که بنابر برخی گزارش ها جمعا مساحت ۴ کشور عربی را شامل می شود و ۵ میلیون جمعیت را در خود جای می دهد.

مرگ در انتظار افرادی که به میدان های نفتی نزدیک می شوند

"عکسبرداری ممنوع"، در صورت تخلف خود را در معرض خطر قرار می دهید. این جمله ای است که در نزدیکی و اطراف تمام میدان های نفتی که داعش در شمال عراق و شرق سوریه بر آنها تسلط داشت، به چشم می خورد. ساعات کار داعش در این میدان های نفتی روزانه بین ۷ تا ۹ ساعت و زیر نظر کارشناسان و مهندسان و

همچنین توسط کارگران سابق این میدان های نفتی است که داعش هنگام اشغال و تصرف این میدان ها و تاسیسات مانع از فرار آنها شده و براساس تحقیقات انجام شده، اغلب آنها دارای تابعیت عراقی هستند.

افرادی که در این میدان ها با هر پست و سمتی فعالیت دارند، از سوی داعش تحت نظر بسیار دقیق و شدید قرار دارند و مورد توجه و عنایت این گروه هستند و مسئولیت آنها بر عهده «شیخ ابو محمد المغربی»، از سرکردگان بارز داعش است که در این اواخر از سوی «ابو بکر البغدادی» به عنوان مسئول پرونده صادرات نفت داعش به جای «شیخ ابو سیاف» که در عملیات نیروهای ویژه آمریکایی در دیر الزور از پای درآمد، منصوب شده است.

وضعیت استخراج نفت داعش، امروزه با سال های قبل تفاوت بسیاری دارد، چون این گروه توانسته است، به تجهیزات هیدرولیکی و برقی دست یابد که اغلب آنها تجهیزاتی هستند که در پالایشگاه ها و میدان های نفتی «علاس» و «العجیل» در نزدیکی «تکریت»، در شمال عراق مورد استفاده قرار می گرفتند.

بخشی از این تجهیزات و دستگاه ها نیز از آن شرکت های نفتی است که در میدان های نفتی عراق از جمله میدان نفتی کوچک و قرار گرفته در نزدیکی موصل که نهم ژوئن ۲۰۱۴ توسط داعش تصرف شد، استفاده می شدند. مشاهدات و تحقیقات



صورت گرفته در این خصوص تاکید می کند که داعش توجه بسیاری به این بخش چه در عراق و چه در سوریه دارد و این موضوع آشکارا از لباس متحد الشکلی که افراد شاغل در این بخش به تن دارند و همچنین تجهیزات ایمنی در نظر گرفته شده برای آنها و تامین نیازهای این افراد و خانواده هایشان آشکار است.

این توجه و رسیدگی در واقع ثابت می کند که داعش به اهمیت و جایگاه افراد شاغل در این بخش آگاه است و می داند، آنها راز ادامه بقا و اقتدار این گروه و حفظ اولین و مهمترین منبع تامین درآمد آن هستند.

مهمترین و اصلی ترین میدان های نفتی داعش

مهمترین و اصلی ترین میدان های نفتی داعش در سوریه دو میدان «کونیکو» و «التیم» است که غرب و شمال غربی شهر دیر الزور در شرق سوریه واقع شده است.

در حالی که مهمترین و اصلی ترین میدان های نفتی داعش در عراق دو میدان نفتی «النجمه» و «القیاره» است و به این چهار میدان اصلی، میدان های فرعی و کوچک دیگری مانند میدان «الورد» در شهر «البو کمال» سوریه، واقع در استان دیر الزور و میدان های نفتی کوچک قرار گرفته در غرب موصل و در نزدیکی شهرک «تل الرمان» که دارای مصارف داخلی و محلی است، افزوده می شود.

پس از استخراج نفت توسط کارشناسان و مهندسان این صنعت، نفت خام استخراج شده در حوضچه ها زیر زمینی بزرگی که مساحت هریک از آنها ۴۰ در ۱۰ متر است، ذخیره می شود. به طور معمول دیواره و کف این حوضچه ها را لایه ای سیمان و مواد نفوذ ناپذیر فرا می گیرد تا از یک سو مانع تخریب حوضچه و از سوی دیگر سرایت و جذب نفت به نقاط اطراف حوضچه شود.

همچنین چهار نفر در چهار گوشه حوضچه مسئولیت مراقبت و نگهداری از آن را برعهده دارند، در حالی که در کنار هریک از آنها پمپی نصب شده که نفت را از حوضچه ها به تانکرهایی منتقل می کند که می بایست این نفت را به نقاط مشخص شده و برای اغراض معین شده انتقال دهند.

غالباً این نفت با ناخالصی ها و زواید بسیاری همراه است که هنگام انتقال آن به حوضچه ها به آن آغشته می شود. پس از پر شدن تانکر، به راننده کامیون دستور حرکت و خروج از منطقه داده و به واسطه بی سیم از کامیون بعدی خواسته می شود، جایگزین آن شود.

تانکرهای حامل نفت به هیچ وجه اجازه تجمع و توقف در یک نقطه را ندارند و این اقدام امنیتی پیشگیرانه ای است که داعش آن را اتخاذ کرده تا در صورت مورد حمله واقع شدن تمام تانکر انتقال نفت خود را از دست ندهد.

این شیوه استخراج و انتقال نفت، شیوه غالب مورد استفاده داعش در میدان های نفتی است که بر آنها سیطره دارد، با این حال استخراج نفت از میدان های نفتی عراق برای داعش به دلایل مختلف از جمله نزدیک بودن این میدان ها به سطح زمین و عمیق نبودن چاه های آن آسان تر از میدان های نفتی سوریه است. علاوه بر اینکه نفت استخراج شده از چاه های نفتی عراق دارای ناخالصی های کمتری نسبت به نفت چاه های سوریه است. با توجه به اطلاعات موجود، تخمین زده می شود که میانگین تولید روزانه نفت داعش از میدان های تحت تصرف این گروه چه در سوریه و چه در عراق، به ۳۰ بشکه برسد.

#### آغاز روند صادرات نفت داعش

یک مقام مسئول ارشد وزارت کشور عراق که به دلایل امنیتی خواستار عدم افشای هویت خود شد، اطلاعاتی درباره صدور نفت عراق توسط داعش می دهد، اطلاعاتی که توسط مسئولان امنیتی منطقه کردستان عراق و کارمندان شاغل در گذرگاه مرزی «ابراهیم الخلیل» بین عراق و ترکیه و یکی از مسئولان ۳ شرکت نفتی که داعش در زمینه فروش نفت با آنها تعامل دارد، مورد تایید و تاکید قرار گرفت. نمونه یکی از مجوزهای برای ورود کامیون های حامل نفت داعش به خاک ترکیه چرخه نفت داعش از تولید تا فروش در سرزمین های اشغالی و به طور مشخص به بندر

«اشدود» اسرائیل است . اولین مقصد کامیون ها و تانکرهای حامل نفت داعش شهر کردنشین «زاخو» است که ۸۸ کیلومتر با نقطه حمل نفت در موصل فاصله دارد و با استان «شرناخ» ترکیه هم مرز است.

بندر "اشدود" در سرزمین های اشغالی فلسطین

به طور متوسط هر یک کاروان ۷۰ تا ۱۰۰ کامیون و تانکر را در برمی گیرد و به محض راه افتادن شبکه های مافیایی قاچاق نفت از آنها استقبال می کنند، شبکه هایی که اعضای آن را واسطه ها، دلال ها و تجار کرد و سوری و عراقی و ترکیه ای تشکیل می دهند و خرید نفت این کامیون ها و تانکر اغلب به صورت مزایده است و هر طرفی که مبلغ بیشتری پرداخت کند، خریدار اول نفت این کامیون هاست.

این موضوع موجب شده تا رقابت تنگاتنگی بین مافیای خرید و فروش نفت در این مناطق شکل گیرد که در مواردی به رویارویی و مقابله این شبکه ها با یکدیگر نیز منجر و در مواردی به ترور روسای این شبکه ها توسط شبکه های رقیب منتهی شده است. اگرچه داعش نفت مسروقه خود را به صورت مستقیم به اسرائیل نمی فروشد و این دلالان هستند که پس از خرید این نفت، آن را به سرزمین های اشغالی انتقال می دهند، اما تاکید می کنند که این به معنای امتناع داعش از فروش نفت به اسرائیل نیست، چون برای این گروه مهم نیست که خریدار این نفت چه طرفی

است، بلکه آنچه اهمیت دارد، فروش آن به بهای بیشتر است، در عین حال برای تجار و خریداران اسرائیلی نیز تفاوت نمی کند که مالک و صاحب این نفت چه طرفی است، آنچه برای آنها اهمیت دارد، قیمت ارزان آن است.

پس از خرید نفت، ۱۰ تا ۲۵ درصد از بهای محموله پرداخت و مابقی پس از تحویل کامل محموله به فروشنده پرداخت می شود و به طور معمول شهر زاخو مهمترین نقطه خرید و فروش نفت داعش در عراق است....

کامیون ها و تانکرهای حامل نفت خریداری شده داعش پس از آن با برگه ها و مجوزهای رسمی جدید به مسیر خود که غالباً در خاک ترکیه است، ادامه می دهند.

البته پیش از فروش نفت خام مسروقه داعش در زاخو، این نفت به پالایشگاه های ساده و اولیه ای تحویل داده می شود تا از طریق تقطیر و حرارت دادن آن را تصفیه کرده و بخشی از ناخالصی های آن را بگیرند، چون دولت ترکیه مانع ورود نفت خام مسروقه از دولت عراق به خاک ترکیه می شود، در حالی که نفت پالایش شده به عنوان یکی از محصولات نفتی و تولیدات پالایشگاه ها وارد خاک ترکیه می شود و پالایشگاه ها نیز الزاماً وابسته به دولت عراق نیستند، بلکه پالایشگاه های خصوصی نیز وجود دارد که کار پالایش نفت خام را انجام می دهند و به این ترتیب آنکارا تلاش می کند، خود را از زیر بار خرید نفت غیر قانونی و مسروقه عراق خارج کند و اتهامی

را متوجه خود نکند. به دلیل کنترل مرزهای عراق و ترکیه توسط نگهبانان مرزی دو منطقه کوهستانی «کافی» و «آغا» به مهمترین نقاط انتقال نفت داعش از مرز عراق به مرز ترکیه تبدیل شده اند و شهرک ها و روستاهای مرزی ترکیه به ویژه شهرک «سلوبی» مقصد این کامیون ها و تانکرهاست و در اینجا است که بهای کامل محموله های نفتی به فروشندگان آنها توسط فردی به نام «دکتر فرید» یا «حاجی فرید» یا «عمو فرید» که دارای تابعیت یونانی و مردی ۵۰ ساله نشان می دهد و بسیار با احتیاط عمل می کند، تسویه می شود.

«عمو فرید»، یکی از بزرگترین دلالتان و واسطه های صهیونیستی خریدار نفت داعش عمو فرید را همیشه دو جوان تنومند با خودرو جیب سیاه رنگ همراهی می کنند و به دلیل نبود تصویری از او یا عدم امکان تهیه تصویر براساس توصیفات صورت گرفته به نظر می رسد، دارای چنین سیمایی باشد.

البته موارد متعددی مشاهده شده که نفت غیرقانونی فروخته شده توسط دولت فدرال کردستان به ترکیه در این منطقه با نفت مسروقه داعش مخلوط شده و وارد بازارها می شود و یا به دست خریداران می رسد.



اگر می‌خواهی محبوب خدا  
شوی، گمنام باش؛ کار کن  
برای خدا، نه برای معروفیت.  
فرازی از وصیت‌نامه شهید علی تجلایی

کتاب کشتل خاطران، ناصر کاره

حلقه گم شده

در یک روز سرد زمستانی سال گذشته اهالی شهر موصل جسد مرد ۴۰ ساله ای به نام «ناجی» را یافتند که به «ناجی عراق» معروف بود. در جیب وی پاسپورتی مشاهده شد که مهر فرودگاه های کشورهای مختلف از جمله یونان و ترکیه را خورده بود. در پروسه تهیه گزارش قاچاق نفت توسط داعش دریافتیم که وی از جمله افراد معروف در یکی از شهرک های مرزی ترکیه بود که او را «ناجی طلا» می نامیدند و به نظر می رسد، وی جاسوسی دو جانبه بین داعش و یکی از کشورهای خریدار نفت این گروه بود که مسئولیت راهنمای کامیون ها و تانکهای حامل نفت و هماهنگ کننده بین طرف های فروشنده و خریدار بود و به دلیل شناسایی و افشای هویتش به قتل رسیده بود.

در مسیر اسرائیل

پس از پایان معامله و فروش نفت که به طور میانگین ۱۵ تا ۱۸ دلار در نوسان است، دستمزد رانندگان پرداخت می شود، این درحالی است که برای عبور این محموله های نفتی، خریداران آنها رشوه های چشمگیری را در نقاط ایست و بازرسی به ماموران می دهند تا انتقال نفت با مشکلی مواجه نشود. براساس اطلاعات به دست آمده، تخمین زده می شود که داعش از فروش نفت مسروقه عراق و سوریه



"ماه‌یانه ۱۹ میلیون دلار" درآمد داشته باشد و بالاترین میزان فروش این گروه بالغ بر ۳۵ میلیون دلار بوده است.

به هر روی با پایان یافتن عملیات فروش، پروسه انتقال نفت عراق به سرزمین‌های اشغالی توسط عمو فرید آغاز می‌شود که به نظر می‌رسد، وی مهمترین دلال نفت داعش در این منطقه و مهمترین هماهنگ‌کننده بین مافیای نفت و شرکت‌های نفتی باشد. عمو فرید فعالیت‌های نفتی خود را در پوشش دفتر تجاری و بازرگانی انجام می‌دهد که مجوز تاسیس آن را دریافت کرده و با سه شرکت نفتی که خریداران عمده نفت داعش هستند، در تماس است و هماهنگی‌های لازم را با آنها به عمل می‌آورد و این گزارش از ذکر نام این شرکت‌ها معذور است، اما به بیان این نکته اکتفا می‌کند که یکی از آنها مورد حمایت یکی از مقامات مسئول ارشد غربی است. به هر روی نفت خریداری شده به سه بندر «مرسین»، «دورت پل» و «جیهان» ترکیه منتقل می‌شود تا از آنها توسط نفتکش به اسرائیل منتقل شود و مقصد تمام این نفتکش‌ها بندر «اشدود» است.

صدور مجدد نفت از اسرائیل

از آنجا که اسرائیل دارای پالایشگاه‌های پیشرفته نیست، بنابراین اقدام به پالایش اولیه نفت و استخراج یک یا دو محصول از آن می‌کند و سپس آن را به کشورهای

حوزه دریای مدیترانه به قیمت ۳۰ تا ۳۵ دلار در هر شبکه صادر می‌کند. به گفته یک منبع آگاه اروپایی نفت صادراتی اسرائیل ظرف یک تا دو روز به شرکت های ذیربط فروخته می‌شود و در این بین یکی از پالایشگاه های ایتالیا یکی از مشتریان ثابت این نفت است تا پس از پالایش مجدد، آن را به مصرف داخلی برساند.

این منبع اروپایی تاکید می‌کند که اسرائیل هم اکنون مهمترین فروشنده و صادر کننده نفت داعش در عرصه بین المللی است و از این حیث تل‌آویو خدمت بزرگی به داعش می‌کند، چون حتی اگر ترکیه هم نیز اقدام به فروش نفت داعش کند، همانند اسرائیل که قوانین و عرف های بین المللی را نادیده می‌گیرد و آنها را زیر پا می‌گذارد، توان فروش آن را با این سرعت و گستره نداشت.

#### مبادلات ارزی

تاکنون ثابت نشده که داعش درآمد حاصل از فروش نفت مسروقه را به یک شیوه و بر یک منوال دریافت می‌کند و تحقیقات صورت گرفته در این خصوص نشان داده که مبادلات ارزی به صورت و شکل جاری در شبکه های مافیایی بزرگ انجام می‌شود، به این معنا که پس از دریافت نقدی ۱۰ تا ۲۵ درصد بهای محموله در شهر زاخو مابقی مبلغ به حساب بانکی یک عراقی مجهول الهویه واریز و پس از برداشت، توسط صرافی های محلی و با نام و نشان مختلف به داعش در رقه و موصل تحویل

داده می شود. یکی از راه های دیگر مورد استفاده خرید خودرو با درآمد حاصل از فروش نفت و وارد کردن آنها به عراق و فروش این خودروها داخل این کشور به ویژه جنوب عراق است.

نکته قابل تامل آن است که در تمام جنگ ها شاهد شکل گیری طیفی از افراد هستیم که به نوعی از شرایط جنگ در راستای منافع و اهداف خود بهره برداری می کنند و یکی از راه های مهم پایان دادن به جنگ ها، متوقف کردن فعالیت این طیف از افراد است و بالطبع جنگ در سوریه و عراق از این شرایط مستثنی نیست و در تمام فعالیت ها و اقدامات این طیف از افراد آثار طرف های منطقه ای مانند عربستان سعودی و قطر و ترکیه و رژیم صهیونیستی مشاهده می شود. "بازار نفت مسروقه داعش یکی از بازتاب های جانبی بازار سیاه جنگ است که در کنار بازارهایی مانند تجارت اعضای بشر، قاچاق انسان ها، و غارت کارخانه های عراق و سوریه، کشت خشخاش، انتقال هروئین و کوکائین و... رشد و نمو یافت و آنچه رشد و نمو این بازارها را در پی داشت، سیاست گذاری ها و تصمیم گیری های انجام شده در پس آن بود تا این تجارت های کثیف را به تجارتی هدفمند تبدیل کند. ظرف یک سال و نیم نفت مسروقه داعش روزانه و به صورت منظم با مشارکت دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی ترکیه و اسرائیل راهی بیش از ۲ هزار کیلو متری را از دریا و زمین طی می کرد

تا وارد بازارهای جهانی شود و نیازهای مالی داعش در جنگ هایش را تامین کند. همچنین بی سبب نیست که «رجب طیب اردوغان»، رئیس جمهوری ترکیه و «بنیامین نتانياهو»، نخست وزیر رژیم صهیونیستی تا این اندازه بر محافظت از این خط انتقالی و تامین امنیت آن اهتمام داشتند و سرمایه گذاری پسران خود را در آن تشویق می کردند، چون روزانه نیم میلیارد دلار سود برای آنها به همراه داشت. چرخه تولید تا فروش نفت «داعش» از «دیر الزور» در شرق سوریه تا «موصل» در عراق و از شمال عراق، منطقه «کردستان» تا مرزهای ترکیه را در برمی گیرد. همچنین بی سبب نیست که اردوغان و نتانياهو شخصا با «ولادیمیر پوتین»، رئیس جمهوری روسیه تماس می گیرند تا به قول خود مسیر پرواز جنگنده های روسی در سوریه و حملات آنها علیه مواضع داعش را هماهنگ کنند. همچنین طبق اسناد منتشر شده در اینترنت و اطلاعات موجود در شبکه های اجتماعی و گزارشات مستند ژنرال خبرنگار شبکه تلویزیونی بی.بی.سی در عراق و ترکیه همچنین تایید کارشناسان نفتی؛ ناظم زهاوی (Nadhim Zahawi) یهودی عراقی الاصل عضو حزب محافظه کار و اولین نماینده کرد مجلس عوام انگلیس، نقش محوری در خرید و فروش نفت مناطق تحت تصرف گروه تروریستی داعش دارد. زهاوی که به نماینده میلیونر مشهور است از بزرگترین سهامداران شرکت نفتی 'Genel Energy' در کردستان عراق می باشد و طی سال گذشته درآمد هنگفتی از مسیر دلالی فروش

نفت داعش به کشورهای اروپایی و رژیم اشغالگر قدس داشته است. این نماینده کرد یهودی پارلمان انگلیس محموله‌های نفتی را با قیمت‌های نازل (بین ۱۲ تا ۳۰ دلار) از داعش خریداری کرده و سپس از مسیر ترکیه و دریای مدیترانه به مشتریان اروپایی می‌فروشد. با افشای این خبر بخشی از ابهامات موجود در مورد نقش دلان در فروش نفت داعش مرتفع می‌گردد. چندی پیش «رجب طیب اردوغان» رئیس جمهوری ترکیه فردی کم‌حرف، کم‌ادعا، رازدار و حافظ اسرار خود و اسرار دولت یعنی آقای «هاکان فیدان» (جعبه سیاه اردوغان) رئیس سازمان اطلاعاتی این کشور را احضار و به وی دستور داد تا هرگونه امکانات لازم جهت انتقال مخالفان مسلح حکومت سوریه (به اصطلاح «معتدل مسلح») را از نقاط مرزی ترکیه به خاک سوریه فراهم کند. کایا در ادامه با اشاره به تلاش دو ساله ترکیه برای ایجاد منطقه امن در شمال سوریه یادآور شده است: ترکیه طی ۲ سال گذشته به دنبال ایجاد منطقه‌ای امن (شبه آنچه از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ برای کردستان عراق اتفاق افتاد) در شمال کشور سوریه بود و بسیار تلاش کرد تا این اقدام را با حمایت سازمان ملل و کشورهای اروپایی به ثمر برساند. اردوغان قصد داشت با این برنامه، صدها نفر از نیروهایی که با هزینه‌های سرسام‌آور عربستان سعودی زیر نظر مربیان آمریکایی در اردوگاهی در اطراف شهر «غازی عنتب» آموزش دیده بودند، با هدف خارج کردن کامل حلب از کنترل حکومت سوریه به این استان اعزام کند، این نیروها از مسیر

استان «هاتای» وارد شهرک مرزی «یایلاداگی» گردیده و از آنجا به تدریج وارد استان حلب سوریه شدند. رسانه‌های غربی و ترکیه‌ای نیز طی هفته‌های اخیر اخبار زیادی را مبنی بر آرایش نیروهای نظامی ترکیه در مرزهای جنوبی این کشور و در نزدیکی مرزهای شمالی سوریه منتشر کرده‌اند. می‌توان گفت روند اتفاقات در چند هفته گذشته به گونه‌ای بوده که همه چیز از مرحله احتمال عبور و به مرحله قطعیت رسیده و بر اساس آخرین اخبار، ترکیه در شرایط فعلی منطقه‌ای قصد دارد بدون اخذ مجوز ظاهری از قدرت‌های فرامنطقه‌ای دست به حمله علیه سوریه بزند تا با ایجاد منطقه حفاظت شده بتواند تعداد بیشتری از تروریست‌های سوریه را در آنجا آموزش، سازماندهی و برای سقوط بشار اسد فرماندهی کند. از یک سو ترکیه نمی‌تواند به وفاداری مخالفان سوریه به خود اطمینان داشته باشد و از سوی دیگر در صورت حمایت آنها از ترکیه، چهره آنکارا نزد افکار عمومی جهان تا حد زیادی خدشه دار خواهد شد، چرا که در صورت حمایت تروریست‌های سوریه از آنکارا، افکار عمومی به ترکیه به عنوان یک دولت تروریستی خواهند نگریست. ترکیه‌ای‌ها و عربستانی‌ها در حال برگزاری مذاکرات در سطح عالی برای توافق بر سر ایجاد اتحادی نظامی با هدف کنار زدن بشار اسد از قدرت در سوریه هستند... به نقل از پایگاه خبری «الخبر پرس» لبنان در مقاله‌ای به قلم «احمد کایا» به نقل از گزارش «هافینگتون

پست»



شهید حاج مصطفی ردانی پور:

اسلام اصیل را باید از امثال غفاری ها، سعیدی ها،  
مطهری ها، بهشتی ها، صدوقی ها و مدنی ها گرفت  
و بدانید اسلام منهای روحانیت، اسلام نیست  
و این سد دشمن شکن را نگذارید بشکنند.  
کتاب کشتکول خاطرات، ناصر کاره

روش‌های کمک‌های مالی ترکیه به داعش برای براندازی حکومت سوریه

۱- فروش نفت خام از طریق شهرهای «باتمان» و «غازی عنتب» واقع در منطقه جنوب شرقی ترکیه و شمال شرق سوریه به شرکت‌هایی همچون «کایالار»، «بیلعنلار»، «دوگولو» و «بارنتلی» که توسط افرادی مانند «حسن ایکینچی»، «مهمت بارتینلی»، «عثمان کایا» و «حیدرکالیسلار» درآمدی بالغ بر یک میلیون دلار در روز برای تروریست‌ها ایجاد کرده است.

۲- فروش آثار باستانی سوریه از طریق خاک ترکیه که تاکنون ۷ میلیارد دلار درآمد ایجاد کرده است.

۳- فروش اعضای بدن کشته شدگان تروریست‌ها، مردم و مخالفان به تجار اروپایی از طریق ترکیه

۴- انجام معاملات گزاف در مقابل آزادی گروگان‌ها و اسیران در خاک ترکیه

۵- فروش زنان غیرمسلمان در این کشور

۶- مرکزیت فروش کتب خطی و قدیمی به سرقت رفته از سوریه و عراق

۷- فروش اطلاعات به دست آمده از سوریه و عراق به سرویس‌های اطلاعاتی در این

کشور



۸- کمک مالی و لجستیکی به داعش توسط سرویس اطلاعاتی ترکیه در زمان اشغال کوبانی

۹- کمک توسط مؤسسات به ظاهر غیر دولتی و خیریه وابسته به حزب عدالت و توسعه ترکیه به نام «(i.h.h)» که شاخص بوده و نکته حائز اهمیت این است که انبارها و دفاتر این مؤسسه در استان هاتای ترکیه بدون پنهان کاری فعالیت می‌کند.

۱۰- کسب درآمد سالانه حدود یک میلیارد دلار توسط گروه تروریستی داعش از ترانزیت هروئین طبق اعلام «ویکتور ایوانف» رئیس سازمان کنترل مواد مخدر فدرال روسیه.

از بدیهی‌ترین نتایج دخالت‌های چند بعدی ترکیه در سوریه و حمایت‌های این کشور از تروریست‌ها می‌توان به فعال شدن ظرفیت مخالفان اردوغان و افکار عمومی ترکیه در انتخابات دانست که ضمن اینکه فرصت تشکیل دولت را از رجب طیب اردوغان گرفتند، بلکه مخالفت خود را علنی اعلام و خواستار تجدید نظر در سیاست خارجی ترکیه شدند. این امر می‌تواند زنگ خطری برای اردوغان و سایر همدستانش برای حمایت از تروریست‌ها در سوریه باشد، چرا که تروریست خوب و بد ندارد و روزی دست خود را نیز خواهد برید...

به نقل از "احمد کایا" به نقل از «هافینگتون پست»

مقصد نهایی نفت داعش کجاست؟

در مدت سیطره حدود سه ساله داعش بر برخی مناطق نفت خیز سوریه و عراق، مسیر، مقصد و نحوه ترانزیت نفت داعش استخراجی داعش همواره مبهم بوده است. برخی تاجران اسرائیلی را مشتریان اصلی این تجارت سیاه می دانستند. اما در تحقیقی که به تازگی دانشگاه گرینویچ لندن با بررسی تصاویری ماهواره ای انجام داده، اروپا مقصد نهایی نفت داعش معرفی می کند.

خواندن قرآن در اسارت

فکر کردم که شاید روز برای خواندن قرآن بهتر باشد. صبح شد، اتاق کمی روشن تر بود، ولی باز هم نمی شد به راحتی قرآن خواند. تنها راه ورود نور به اتاق، پنجره ای بود به عرض نیم متر و طول دو متر که سر تا سر آن از پوشش کرکره مانندی از آلومینوم پوشیده شده بود. از این پنجره حدود دو صبح نور خیلی باریکی وارد اتاق می شد که از سوی دیوار غربی سلول شروع می شد. بعد حرکت می کرد و نصف سلول را طی می کرد و از روی دیوار شرقی قطع می شد. در اتاق به آن تاریکی برای خواندن قرآن این بهترین فرصت بود. قرآن را دست می گرفتم و با نور آن حرکت می کردم و قرآن می خواندم... سید محسن یحیوی، ده سال اسارت

ای قرآن! من شرمنده‌ی توأم اگر از تو آوازِ مرگی ساخته‌ام که هر وقت در کوچه‌مان آوازت بلند می‌شود، همه از من می‌پرسند چه کسی مُرده است؟... چه غفلتِ بزرگی که می‌پنداریم خدا تو را برایِ مردگانِ ما نازل کرده است... نوشته‌ای از شهیدمان، محسن حاجی حسنی کارگر

### جوشیدن آب از زمین

شهید «غلام رزلان فری» پایش از ناحیه مچ در شب اول عملیات «عاشورا» به دلیل رفتن روی مین، قطع شده بود؛ در ۵ روز اول محاصره، پای او را از مچ بسته بودیم و برای جلوگیری از فاسد شدن گوشت پایش و جاری شدن خون، بند را باز می‌کردیم و خون از پایش فواره می‌زد. پس از طرح‌ریزی عملیات قرار شد که تعدادی از نیروهای گردان «خیبر» تیپ نبی اکرم (ص) قبل از اجرای عملیات پشت نیروهای عراق مستقر شوند که بنده هم جزو این گردان بودم؛ پس از باز کردن معبر، پشت نیروهای عراقی مستقر شدیم تا اینکه با وارد عمل شدن رزمندگان اسلام، نیروهای عراق را محاصره کنیم. شب عملیات بعد از اینکه نیروهای عمل‌کننده به ما ملحق شدند، به منظور تصرف یکی از یگان‌های عراق به سمت جلو حرکت کردیم در تپه‌ای نزدیکی‌های عراق، دشمن با ریختن آتش، اجازه بالا رفتن نیروها را نداد و تپه سقوط نکرد. این شهید

به ما گفت «یکی از شما پایین نیزارها بروید و با توسل به حضرت زهرا (س) زمین را بکنید» زمین خشک بود و ما گفتیم «این کار بی فایده است» شهید اصرار داشت که این کار انجام شود؛ یکی از بچه‌ها به پایین نیزارها رفت با توسل به حضرت زهرا (س) مشغول کندن زمین شد؛ بعد از لحظاتی دیدیم در شرایطی که لبخند زدن معنایی نداشت، تبسمی روی لب‌هایش نشست؛ با حسرت از لای نیزارها او را نگاه می‌کردیم، برای ما جالب بود که بدانیم چه خبر است؛ او با دستش به حالت لیوان اشاره کرد یعنی آب از زمین جوشیده است. او بعد از یک ساعت با قمقمه‌ای پر از آب به ما ملحق شد. تا مدتی که در آن نیزارها بودیم، آب در آن نقطه، فقط در حد رفع عطش، نه کمتر و نه بیشتر جمع می‌شد و بچه‌ها هر دو ساعت یک بار، به آنجا می‌رفتند و آب می‌آوردند و به این ترتیب با عنایت مادرمان حضرت زهرا (س) از عطش‌رهایی یافتیم... منبع: تسنیم

«او خود را سرباز حاج قاسم معرفی می‌کرد»

«جمال جعفر محمد علی آل ابراهیم» که به ابومهدی المهندس معروف بود در دهه ۵۰ میلادی در بصره چشم به جهان گشود. وی سال ۱۹۷۳ در رشته مهندسی مدنی به دانشگاه راه یافت. قبل از سقوط صدام، مسئولیت‌های خود را رها کرد. او در ادامه در عراق شروع به کار سیاسی کرد جایی که در تشکیل اتحاد ملی موحد نیز

نقش مهمی ایفا کرد. ضمن اینکه او از پایه گذاران فراکسیون ائتلاف وطنی عراق و سپس ائتلاف وطنی کنونی است. شهید ابومهدی اما در سال ۱۹۸۰ موفق شد به کویت برود و در کویت همراه با دیگر نزدیکان خود، ابتدا حزب الدعوه و بعدها یک گروه جهادی را پایه گذاری کند. در کویت بود که برای اولین بار نام او در اقداماتی علیه آمریکا مطرح شد. ابومهدی المهندس در خصوص فعالیت- هایش در کویت می-گوید: «در کویت ازدواج کردم و همان-جا به اعدام محکوم شدم». در واقع علت محکومیت شهید ابومهدی به اعدام، فعالیت- های جهادی همراه با شهید «مصطفی بدرالدین» بود...

«توصیه حاجی به آراستگی نیروهای نظامی»

۱۶ سال با حاج قاسم کار کردم. اولین کاری که در حوزه خدماتی و رفاهی در نیرو انجام داد آراستن فضای پادگان نیروی قدس بود. گفت: محوطه نیروی قدس از بیابان باید تبدیل به یک باغ شود. بعد از ۴ سال وقتی از بالا به محوطه نیرو نگاه می کردی دیگر اثری از بیابان آن روز نبود. بعد از چند سال هم فرماندهان و مسئولان را به آنجا دعوت می کرد و به آن ها می گفت: چه کسی گفته که یک پادگان باید بیابان باشد؟ این مجموعه را ببینید؟ پادگان ها باید مثل اینجا آباد باشد. حاج قاسم تأکید زیادی بر زیبایی و آراستگی پادگان و محوطه نیرو داشت... در بحث غذای نیروها نیز

تأکید زیادی بر کیفیت غذا داشتند. سیستم غذایی که حاج آقا در تشکیلات پیگیری می‌کرد با تمام قسمت‌ها فرق داشت. حاج قاسم همان غذایی را می‌خورد که سربازان و نیروها می‌خوردند... راوی: سردار شجاعی

### قرآن بین سنگری

ایام استقرارمون توی منطقه ی ابوغریب عراق، سیزده سنگر به فاصله ی نسبتاً زیادی از همدیگه احداث کرده بودیم. علی اکبر فرمانده بود و باید مدام به سنگرها سر می‌زد. چون برا وقتش خیلی ارزش قائل بود، برنامه ریزی کرد تا در فاصله ی رفت و آمد بین سنگرها قرآن رو حفظ کنه. تا جایی که یادمه علی اکبر با آن همه مشغله ذهنی و مجروحیتی که داشت، جزء سی ام قرآن رو تموم کرد... خاطره ای از زندگی سردار شهید علی اکبر رحمانیان - منبع: کتاب دوقلوهای جنگ

### تارو پود قرآنی

شهید سید مهدی اسلامی خواه می‌گفت: تارو پود و وجود حسن قدومی رو قرآن فراگرفته بود. یه روز چند قدمی اش ایستاده بودم. دیده دارم قرآن می‌خونه... گلوله ای اومد و بدن حسن قطعه قطعه شد. سرش هم از پیکرش جدا و روی زمین افتاد، اما تا چند لحظه لب‌های قشنگش به هم می‌خورد و قرآن می‌خوند... خاطره ای از زندگی شهید حسن قدومش - منبع: کتاب روایت مقدس



دو جنبه‌ی ارزش در وجود شهید احمدی روشن، که هر کدام به تنهایی به نحوی مایه‌ی افتخار است: یکی جنبه‌ی علم و تحقیق و پیشرفت و تسلط بر کار مهم و حساسی که زیر دست اوست؛ که یک استعداد برتر و یک نخبگی به معنای حقیقی کلمه است. بعد دوم، اهمیتش از این بعد بیشتر است؛ آن بعد معنوی و الهی است؛ همان چیزی است که او را آماده می‌کند برای شهید شدن

کتاب کشتل خاطرارت، ناصرکاره



delapress.ir  
delapress  
@delapress\_ir

سردرگمی زنان ایزدی از بچه های داعشی داخل شکم شان

شورای عالی ایزدی ها روز شنبه ۷ اردیبهشت (۲۷ آوریل) بیانیه ای دیگر منتشر کرد که در آن نوشته شده بود: رأی ما راجع به کودکانی نیست که در نتیجه تجاوز به این زنان متولد شده اند، بلکه از بچه هایی حرف می زنیم که والدین شان ایزدی هستند اما در پی حمله به سنجار اسیر نیروهای داعشی شده بودند. گفتنی است؛ در اوت ۲۰۱۴ میلادی (تقریباً ۵ سال پیش) تروریست ها ۶ هزار زن و بچه ایزدی را اسیر کردند که تعداد بسیاری از آنها تحت عنوان کنیز و برده جنسی به فروش رسیدند و سایر آنها نیز پیوسته مورد تجاوز قرار گرفتند. مراد اسماعیل، مدیر سازمان حقوق بشری ایزدی موسوم به "یزدا" (Yazda) اعلام کرد:

" تصمیم درباره پذیرفتن کودکان حاصل تجاوز با انتقاد شدید جامعه مذهبی ایزدی ها مواجه شده است. زیرا به نظر احزاب، رهبران مذهبی و رؤسای قبایل ایزدی، این تصمیم مغایر با مقررات ماست.

برای بسیاری از شهروندان بسیار دشوار است که جنایات نیروهای داعش و کودکان برجای مانده از تجاوز این نیروها را در جامعه خود بپذیرند..."

اکنون زنان ایزدی که مورد تجاوز تروریست ها قرار گرفته بودند با یک کلاف سردرگم مواجه هستند که یک سر آن قانون است و سوی دیگرش مهر مادری نسبت به



کودکانی از مردان داعشی است که روح شان از فجایعی که پدران شان رقم زده‌اند هم خبر ندارد اما ناخواسته پا به این دنیا گذاشته‌اند.

زنان ایزدی اکنون باید منتظر تصمیم قانون بمانند تا تکلیف تروریست‌زاده روشن شود. طبق قوانین ایزدی هرزنی که روزی به عنوان برده جنسی در دستان داعشی‌ها اسیر بوده و پس از تجاوز تروریست‌ها نوزادی به دنیا آورده است، برای بازگشت به سوی خانواده باید فرزندش را فراموش کند...

منبع: روزنامه آمریکایی کریستین ساینس مانیتور

سرنوشت کودکان نامشروع جهاد نکاح داعش

در پی رواج گسترده اقدام موسوم به «جهاد نکاح» و نیز برده داری جنسی میان عناصر داعش، اکنون این گروه تروریستی با انبوهی از کودکان مجهول الهویه ای رو به روست که پدران و مادران حقیقی آنان مشخص نیستند.

داعش کودکانی را که محصول جهاد نکاح هستند و هویت والدین شان ناشناخته و نسب شان در میان هزاران عنصر داعشی گم شده است، به خلافت منتسب کرده و لقب جدید «فرزندان خلافت» را برای آنان برگزید. این گروه تروریستی مرکزی تحت همین عنوان برای آنان تاسیس کرد.

این کودکان محصول ازدواج های متعدد عناصر داعش پس از کشته شدن پدران شان و فرآیند قاچاق زنان و دختران تحت عنوان کنیز توسط داعش است.

مادران این کودکان پس از کشته شدن پدران شان با عناصر دیگری از داعش تحت عنوان جهاد نکاح ازدواج کرده و آنها تنها بدون پدر و مادر باقی مانده اند. این منبع سوری افزود در مراکز نگهداری «فرزندان خلافت» شمار زیادی از کودکانی نگهداری می شوند که به دلیل اعمال نظام برده داری جنسی در داعش، پدران و مادران واقعی آنان شناخته شده نیستند. دستکم ۲۰ درصد کودکانی که به این موسسه سپرده می شوند، مجهول النسب هستند. ۹۰ درصد آنان فرزندان مهاجرانند که ۵۰ درصدشان اروپایی و ۴۰ درصد دیگر عرب هستند.

مراکز نگه داری پذیرای کودکان بی سرپرست مجهول الهویه کمتر از ۱۲ سال داعش هستند. داعش با راه اندازی دوره های آموزشی نظامی و به اصطلاح دینی برای این کودکان در حال تربیت آنها به عنوان نسل دوم خویش است. داعش تمامی نیازهای کودکان را برای شان تامین کرده و با آنها به خوبی برخورد می کند و با انجام سفرهای تفریحی در صدد جذب و تربیت آنان بر اساس اندیشه های تندرو تکفیری خویش است. مسوولیت بخش پسران در مراکز نگهداری کودکان مجهول الهویه داعش با محمود الخمیس، ملقب به ابوماریه انصاری، و ابو عزیز جزراوی عربستانی است و

ام محمود الانصاری، ام عزیز جزراوی، زهره ام جنید تبعه انگلیسی و فتون الشویخ معروف به ام عمیر عراقی مسوولیت دختران و تربیت آن ها را برعهده دارند. این افراد در ازای مسئولیتی که به آنان سپرده شده است، هر ماه ۱۰۰۰ تا ۱۸۰۰ دلار حقوق دریافت می کنند... منبع: العالم

اظهارات تکان دهنده یک زن نجات یافته از دست داعش

یکی از زنان اهل استان صلاح الدین عراق که به صورت عجیبی از چنگال داعش نجات یافته، پرده از جنایت هولناک تروریست ها در حق دختر و همسرش برداشت.

این زن که از ترس تروریست های داعش و مشکلاتی که ممکن است از این پس برای او ایجاد شود با نام مستعار، " نورهان محمد " نامیده شده ، از روزی که از دست تروریست های داعش به شکل عجیبی نجات یافته، به علت از دست دادن دختر و همسرش، سیاه برتن کرده و همواره گریه و زاری می کند.

یورش وحشیانه تروریست های داعش به نینوا و صلاح الدین در ژوئن ۲۰۱۴، پیامدهای هولناک و بی سابقه ای چون مرگ هزاران انسان بی گناه و تعرض به شمار زیادی از زنان و دختران داشته و این وضع همچنان ادامه دارد. نورهان زنی تقریباً پنجاه ساله در سخنان خود از لحظه ربوده شدن همسرش، به آتش کشیده شدن منزلشان با ادعای مرتد بودن و شنیدن فریادهای دخترش درحالی که از سوی

تروریست های داعشی مورد تعرض واقع شده و در نهایت جان خود را از دست داده است، سخن می گوید و تاکید می کند، باورکردنی نیست کسی ذره ای ایمان به خدا داشته باشد و به خود جرات بدهد که به زن ناتوانی چون او و دخترش تعرض کند. تروریست های داعش ۲۲ ژوئن سال ۲۰۱۴ به منطقه العلم در ۱۶ کیلومتری تکریت مرکز استان صلاح الدین یورش بردند و فوراً موج اعدام و آدم ربایی در این منطقه را آغاز کردند و با ادعای مرتد بودن قربانیان، اقدام به انفجار و به آتش کشیدن منازل آنها کردند.

این منطقه و روستاهای حومه آن محل سکونت عشایر "جبور" است که به داشتن مواضع مخالف داعش معروف هستند؛ نورهان محمد با اصالت ترکمانی از اهالی همین منطقه است، اما همسرش عرب جبوری است که از حدود یک سال پیش مفقود شده است. عناصر داعش منازل ما را به آتش کشیدند و عشایر جبور را مرتد توصیف می کردند زیرا جبوری ها حاضر به کمک به تروریست ها نیستند، گفت:

همسرش را ساعت ۳ بامداد به زور با خود بردند، دندان های پیش او را شکستند زیرا دو تن از آنها را شناخته بوده و به آنها التماس کرده که رهایش کنند، اما این تروریست ها نه تنها مردان را رها نکردند بلکه به زور وارد منزل شده و به جستجوی دخترها پرداختند... منبع: العالم

## داغ ننگ برپیشانی زنان ایزدی

زنگ‌های خطر در مورد نوزادان متولد شده از تجاوز داعشی‌ها به صدا درآمده است و زنان ایزدی غرق در اقیانوس اندوه‌اند. دقیقا پنج سال پیش، نیروهای داعش مرتکب یکی از وحشتناک‌ترین جنایات‌های خود شدند. آن‌ها به منطقه شمال غربی سنجار که اکثریت جمعیت ایزدی آنجا زندگی می‌کردند، حمله کردند. ساکنان منطقه را جمع کرده و شروع به جداسازی زنان از مردان کردند.

مردان کشته شدند، کودکان ربوده شدند، مکان‌های مذهبی و زیارتی ایزدیان تخریب شدند. زنان و دختران مورد تجاوز قرار گرفتند، به بردگی گرفته و مجبور به تحمل وحشیگری غیرقابل توصیفی شدند. دختران خردسال ۹ ساله تحت آزمایش بکارت قرار گرفتند و بسیاری از آن‌ها برای بردگی جنسی فروخته شدند.

تقریباً ۳۵۰۰ زن توسط داعش ربوده شدند که از سرنوشت نیمی از آن‌ها تا امروز هم خبری در دست نیست. با این‌که دیگران فرار کردند، اما زندگی طاقت فرسا باقی ماند؛ و آن دسته از زنانی که پس از تجاوز بچه‌دار شده بودند، مجبور شدند برای بازگشت دوباره به جامعه ایزدیان نوزادانشان را ترک کنند یا در صورت نگه‌داشتن فرزند از جامعه‌ی خود طرد شوند. پری ابراهیم، بنیانگذار و مدیر اجرایی «بنیاد ایزدیان آزاد» بسیاری از بستگانش را در نسل‌کشی سنجار از دست داد. اوت ۲۰۱۴ به

عنوان شروع نسل‌کشی ایزدی‌ان، یک گروه قومی در عراق توسط داعش اعلام شده است. ۱۹ تن از زنان فامیل او توسط داعش ربوده، ولی دو نفر از آن‌ها موفق به فرار شدند و ۱۷ تن هنوز مفقود هستند. داعش حدود ۲۱ مرد نیز از فامیل او گرفته است، اما او تصور می‌کند هیچ‌کدام از آن‌ها زنده نیستند. خانم پری به ایندیندنت گفت:

«ما تصور می‌کنیم که مردها مرده‌اند. زنانی که برگشته‌اند به ما گفتند که مردها و همچنین پسران قتل عام شدند. آن‌ها عمو و عمه و خاله و دایی زاده‌ها و سایر بستگان من بودند». خانم پری که تشکیلاتش به آن دسته از شهروندان ایزدی که در اثر حملات داعش بدترین آسیب‌ها را دیده‌اند کمک می‌کند، گفت: «زنان ایزدی که فرزندانشان نتیجه تجاوز شبه نظامیان داعش است، به دلیل اینکه جامعه پذیرای فرزندان آن‌ها نیست، با مشکلات زیادی روبرو هستند».

شورای معنوی ایزدی، عالی‌ترین نهاد تصمیم‌گیری‌های مذهبی برای ایزدی‌ها، در ماه آوریل تصمیم گرفت این کودکان با همراهی مادرانشان در جامعه یزیدیان پذیرفته شوند. اما چند روز بعد، به خاطر خشم و هراس مردم یزیدی، توضیحاتی صادر شد که به صراحت هشدار داده بود که چنین کودکانی مورد استقبال قرار نمی‌گیرند. خانم پری گفت: «هیچ کس نمی‌داند که چند کودک متولد شده از پدران داعشی هستند. ما از انتخاب زنان هر چه که باشد، حمایت می‌کنیم؛ چه بخواهند

کودکشان را برای فرزند خواندگی واگذار کنند یا اینکه خودشان نگهداری کنند، این انتخاب آنهاست)). او گفت: «البته زندگی در جامعه‌ای که کودک در آن با داغ ننگ زندگی کند، بسیار دشوار است. ما از مواردی خبر داریم که خانواده‌های ایزدی کودک را با زور از خانه دور می‌کنند و آن‌ها را برای فرزندخواندگی می‌گذارند یا به سازمان‌هایی می‌دهند که خانواده‌ای برای او پیدا کنند یا آن‌ها را به پرورشگاه بپارند. این مادران بسیار ناراحت تنها برجای مانده‌اند. زنان ایزدی بازمانده از حمله و تجاوز اصلا در این بحث در نظر گرفته نشده‌اند)). او گفت، سازمان ما که در هلند مستقر است، ترتیب تماس یک مادر ایزدی را با فرزندش که توسط خانواده دیگری پذیرفته شده بود، داد.

خانم ابراهیم می‌افزاید: «هنگامی که زنان ایزدی از اسارت داعش فرار می‌کنند و برمی‌گردند، مثل یک بدن بی روح هستند. دیگر هیچ امیدی ندارند و هیچ آینده‌ای در پیش رو نمی‌بینند. تمام چیزی که می‌خواهند این است که درون چادر بنشینند و برای اعضای از دست داده خانواده و زندگی برپادرفته‌شان عزاداری کنند. خیلی سخت است مقایسه دختری قبل از ربوده شدن با این کسی که در چادر یا ساختمان نیمه کاره‌ای نشسته است)). خانم ابراهیم می‌گوید: «من این بنیاد را به این منظور بنا نهادم که به ایزدی‌ها فرصتی برای ساخت دوباره زندگی‌شان بدهم. ما تغییرات

بسیاری در زنانی که تحت درمان ما بودند، دیده‌ایم). او گفت که یک زن ایزدی، که تمام خانواده خود را در این قتل عام از دست داده است، گفت که دیگر نمی‌خواهد زندگی کند و می‌پرسید چرا زنده است. او گفت: کمک‌هایی که دریافت کرده، تحول آفرین بوده و اکنون که مربی یوگا در بنیاد ایزدی‌هاست بسیار خوشحال‌تر است. خانم ابراهیم که در سن سه سالگی به همراه خانواده خود از عراق زمان صدام حسین فرار کرده، گفت که ایزدی‌ها شرایط وحشتناکی را در اردوگاه‌های محل زندگی‌شان تحمل می‌کنند و توضیح داد که آن‌ها به شدت هم به امکانات لازم برای زندگی و هم به حمایت‌های روحی روانی نیاز دارند. او گفت: «جامعه بین‌المللی ایزدی‌ها را ناامید کرده. آن‌ها می‌خواهند که ایزدی‌ها به سنجار برگردند، زیرا نمی‌خواهند آن‌ها را در کشورهای خود به عنوان پناهنده بپذیرند. ایزدی‌ها صدایی ندارند. هیچ عدالتی برای مردم ما وجود ندارد».

خانم ابراهیم افزود که اعضای جامعه ایزدی اغلب از اعضای خانواده پیام دریافت می‌کنند که فرزندان شان در اردوگاه الهول هستند؛ اردوگاهی در بسته در کویری در شمال شرقی سوریه که در آن بیش از ۱۱۰۰۰ زن و کودک خارجی مرتبط با مظنونان داعش نگهداری می‌شوند. دیده بان حقوق بشر شرایط موجود در این اردوگاه را «کشنده» و «رقت‌انگیز» توصیف کرده است:





کتاب  
www.arsalat.com

پیشہ محمد مؤمنان

کتاب کسٹمرل خاطر، ناصر کارہ

توالتهای سرریز شده، نشت فاضلاب به چادرهای مندرس ساکنان اردوگاه و آب آشامیدنی از مخازنی که در آن‌ها کرم وجود دارد. خانم ابراهیم گفت که نمایندگان ایزدی‌ها برای جستجوی آن‌ها به الهول و اردوگاه‌های دیگر می‌روند، اما بسیاری از ایزدیان از ترس شناسایی توسط داعشی‌های ساکن اردوگاه و به خطر افتادن زندگی‌شان، خود را به عنوان ایزدی معرفی نمی‌کنند.

بریتا فرناندز اشمیت، مدیر اجرایی سازمان بین‌المللی «زنان برای زنان» شاخه بریتانیا، که در تلاش برای کمک به زنان ایزدی فعالیت داشته است، زنگ‌های خطر را در مورد گرفتاری‌های زنان ایزدی با نوزادان متولد شده حاصل از تجاوز مبارزان داعشی، به صدا درآورد. او گفت: «آن‌ها بچه‌ها را به عنوان موجوداتی که توسط شیطان ناپاک شده‌اند، می‌بینند. بسیاری از زنانی که توسط داعش مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، پیدا کردن شریک زندگی را سخت می‌دانند. یک روانشناس درباره یک مورد نادر به من گفت که یک مرد جوان ایزدی با دختری ازدواج کرد که می‌دانست مورد تجاوز قرار گرفته است. برای او این موضوع مهم نبود. «بسیاری از این زنان فرزندان خواهی داشت که آن‌ها را "بچه‌های داعش" می‌نامند، و این آسیب‌زننده است. فقط یک لحظه فکر کنید که این چه بر سر آن کودکان می‌آورد. زنان باید بین یک زندگی سراپا ننگ و یا یک زندگی در انزوای مطلق، یکی را انتخاب کنند.» (به عنوان

یک قربانی تجاوز جنسی، شما فشار بسیار زیادی از ننگ را تحمل می‌کنید، اما اگر متجاوز داعشی باشد، این فشار حتی بیشتر است. یکی از مقامات دولت گفت که تنها راه حل برگشت به کشور ثالث است، زیرا آن‌ها نمی‌توانند به جامعه‌ی اصلی برگردند و نمی‌توانند جایی بمانند که برایشان امن نیست.» خانم اشمیت گفت که زمانی شما ایزدی تلقی می‌شوید که هر دوی والدین شما ایزدی باشند. او در ماه آوریل از اردوگاه خانک در دهوک در اقلیم کردستان عراق بازدید کرد.

او گفت: «(۱۶۰۰۰ نفری که آنجا زندگی می‌کنند، ایزدی هستند. این بدترین مکانی بوده که من آنجا بوده‌ام. در یک چادر پنج تا ۱۰ نفر بودند. آب لوله‌کشی وجود ندارد. آنجا بچه‌های زیادی هستند و پنج سال است که در آن شرایط زندگی می‌کنند.

یک روانشناس در آنجا به من گفت که احساس می‌کند در حال غرق شدن در اقیانوسی از درد است. شما می‌توانید آن میزان آسیب را در اردوگاه حس کنی. او گفت: «آن‌ها می‌خواهند به سنجار برگردند، اما نمی‌دانند که آیا هرگز بتوانند برگردند، زیرا آنجا به صورت وحشتناکی تخریب شده است. حتی اگر داعش آنجا نباشد، خانه‌ها و زیرساخت‌ها نابود شده‌اند. احساس می‌شد که آن‌ها در اردوگاه‌های پناهندگان گیر افتاده‌اند و هیچ جای دیگری برای رفتن ندارند. در گزارش سال ۲۰۱۶ سازمان ملل متحد آمده است که داعش جمعیت ایزدی‌ها را در معرض

برخی از وحشتناک‌ترین جنایات قابل تصور) قرار داده است. یسیم اریکات تریس، روانشناسی که یک سال و نیم از طرف این بنیاد در اردوگاه کار کرده است، گفت که او فکر می‌کرد ۱۶۰۰۰ ایزدی اضافی در اردوگاه‌های وابسته اطراف اردوگاه خانک زندگی می‌کنند. او گفت: بسیاری از زنانی که فرزندشان حاصل تجاوز جنسی داعش‌ها است به جامعه باز نمی‌گردند. آن‌ها در کنار خانواده‌های داعش باقی می‌مانند، زیرا می‌دانند جامعه‌ی خودشان بچه‌ها را نمی‌پذیرد.

خانم اریکات تریس گفت: «این یک مشکل بسیار پیچیده است. آن‌ها گروه اقلیتی هستند که از قبل مورد تهدید قرار داشته‌اند. تنها راهی که می‌توانند هویت خود را حفظ کنند، حفظ قوانین و مقرراتشان است، اما هم مادران و هم بچه‌ها رنج زیادی می‌کشند. من از زنان ایزدی اسیر شده که فرزندان خود را پشت سر گذاشتند، شنیده‌ام که زنانی آنجا مانده‌اند، چون قادر به ترک فرزندان خود نیستند. زنانی که به همراه نوزادانشان به جامعه ایزدی باز می‌گردند در خانه‌های امن گیر می‌کنند یا کودک را به پرورشگاه می‌سپارند.» خانم اریکات .. تریس گفت که زنی ایزدی که با او کار می‌کرد از او خواست پرس وجو کند تا ببیند فرزندش در پرورشگاه در امن و امان است، او نیز با مقامات کرد تماس گرفته بود، اما آن‌ها از افشای هر چیزی خودداری کردند. آن‌ها نگران آنچه که ممکن بود خانواده‌های ایزدی بر سر کودکان غیر ایزدی

بیاورند، بودند. او گفت که «داستان‌های وحشتناکی» از قتل عام سنجار را از افرادی که خود شاهد آن فجایع بوده‌اند و بسیاری از بستگان نزدیک‌شان مفقود شده‌اند، شنیده است. خانم اریکات.. تریس افزود:

«هر کسی یک داستان تکان دهنده دارد. مردم گذشته را در ذهن شان مرور می‌کنند. وقتی فهمیدند که داعش در حال آمدن است و مردم را به قتل می‌رساند، شروع به فرار کردند، اما همه در اتومبیل‌ها جا نمی‌شدند. یک داستان غم‌انگیز درباره‌ی یک زن باردار وجود دارد که همسرش را پشت سر جا می‌گذارد، زیرا که در ماشین جا برای او نبوده است. آخرین کلماتی که مرد به همسرش می‌گوید این بود که مواظب بچه‌ها باش. او یک فرزند همراهش داشت و همسرش را خیلی دوست داشت و ازدواج شاد و موفقی داشتند. او بسیار زخم خورده بود و فکر خودکشی در سر داشت. تنها چیزی که باعث شد به زندگی ادامه دهد مراقبت از فرزندان بود. از آن زمان تاکنون هیچ‌کس از همسرش چیزی نشنیده است. احتمالاً او مرده است.» خانم اریکات.. تریس با ابراز وحشت انگیز بودن برده داری جنسی که داعش بر زنان ایزدی اعمال داشت، گفت: «غیرقابل باور» است که در قرن بیست و یکم چنین اتفاقی افتاد. او گفت: «آنها بسیار سازمان یافته بودند. بازارهای برده را سازماندهی کردند. آنها دختران را از یک مکان به مکان دیگر آورده بودند. کسی که

دختر یا زن را خریده بود، دوباره و دوباره آنها را می‌فروخت. داعش سر یکی از بهترین دوست‌های یک دختر ایزدی را در مقابل چشمان او قطع کرد. آنها مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار گرفتند.

همسران، برادران و پدران‌شان در مقابل چشم آنها به قتل رسیدند. نادیا مراد، که از اردوگاه‌های شکنجه داعش جان سالم به در برده، وحشتی را که زنانی مانند خودش با آن مواجه بودند و در بازارها و یا حتی در فیسبوک به قیمتی ناچیز معادل ۲۰ دلار به فروش می‌رفتند، در کتابش با عنوان «آخرین دختر» نگاشته است. نادیا مراد برنده جایزه صلح نوبل، فعال حقوق ایزدی و حقوق پناهندگان و زنان است.

دختر بچه ای که به عقد مرد داعشی درآمد

تعدادی از کاربران فیس‌بوک تصویر یکی از اعضای وابسته به گروه داعش یک دختر بچه در حال گریه را که کنار او ایستاده است روی فیس‌بوک با عنوان "اعضای داعش با کودکان عراق و سوریه ازدواج می‌کنند" منتشر کردند... این تصویر مربوط به ازدواج یک داعشی با دختر بچه سوری در اردوگاه دعویه در شهر "رقه" سوریه است... کاربران و فعالان اینترنتی در خصوص عکس منتشر شده این داعشی که در کنار یک دختر بچه گریان ایستاده، نوشت: همه ما باید برای جلوگیری از این اتفاقات دست به کاری بزنیم و اولین خواسته ما برقراری عدالت در جهان است. این مساله

بزرگترین فاجعه تمدن بشری است. غربی‌هایی که به ظاهر مدافع حقوق بشر در سوریه‌اند هم اکنون کجا هستند. سارکوزی که لیبی را به خاطر برقراری آزادی نابود کرد کجاست؟ قطر و ترکیه کجایند؟... این کاربر نوشت: هر کس که عاملان این جنایات را می‌شناسد باید پاسخ آن‌ها را بدهد و مانع آن‌ها شود. این فعال در ادامه گفت: زمانی که این تصویر را در اینترنت مشاهده کردم به شدت تحت تاثیر قرار گرفتم چرا که این اتفاق، بزرگترین جنایتی است که تاکنون رخ داده است...

منبع: پایگاه خبری المسله

تجاوز وحشتناک به دختر ۹ ساله توسط ۱۰ داعشی

نیروهای امدادگر گفته‌اند که دختری ۹ ساله را یافته‌اند که پس از تجاوز دست کم ۱۰ تن از عناصر داعش به او، اکنون باردار است. آنان خاطرنشان کردند که این دختر بسیار کوچک و ضعیف است و امکان دارد هنگام به دنیا آوردن فرزندش، جان دهد. عناصر گروه تروریستی داعش پس از به اسارت گرفتن زنان و دختران ایزدی، حتی به دختران کم سن و سال نیز رحم نکردند...

منبع: "العالم"



NAKHL  
Press & Publishing  
SADRJAHADIR

## شهمید احمد علی نسیری

بدانید که بهترین وسیله برای نظارت بر اعمالتان قرآن است. اسلام را در تمام شؤوناتش حفظ کنید. رهبری و ولایت فقیهی که در این زمان از اهم واجبات است یاری کند.

کتاب کشتار خاطر، ناصر کاوی



## زنان و کودکان داعشی بعد از سقوط خلافت اسلامی

بعد از شکست‌های متوالی و سقوط خلافت داعش در مناطق مختلف که به دست نیروهای مقاومت و ارتش سوریه و عراق انجام شد، گزارش‌ها و آمار و اطلاعات دقیقی در رابطه با تحرکات زنان و کودکان منتسب به داعش در عراق و سوریه وجود ندارد. گرچه تاکنون آمار متعددی از کشته شده‌های منتسب به داعش توسط کشورهای مختلف منتشر شده، اما ابهام در رابطه با زنان و کودکان داعشی در این خصوص بیشتر است. به عنوان مثال سوئد اعلام کرده است که حدود ۴۹ نفر از شهروندانش که در عضویت داعش بودند، کشته شده‌اند، اما در میان آنها زنی وجود نداشته است.

در رابطه با خسارات انسانی و قربانیان غیرنظامی حملات گروه‌های مختلف نیز آمار متناقضی وجود دارد. در آوریل ۲۰۱۸ فرماندهی مرکزی آمریکا اعلام کرد که در حملات ائتلاف بین‌المللی ضد داعش به عراق و سوریه دست‌کم ۸۸۳ غیرنظامی کشته شده‌اند. این در حالی است که سازمان مستقل نظارت موسوم به «Airwards» تعداد غیر نظامیان کشته شده در نتیجه موشک باران و حملات هوایی نیروهای ائتلاف آمریکایی به عراق و سوریه را حدود ۶۳۲۱ نفر ارزیابی کرده است. در همان ماه پنتاگون اعلام کرد که هیچ‌کس نمی‌داند تعداد واقعی غیر

نظامیانی که در عملیات ضد داعش در سوریه و عراق کشته شده‌اند، چه تعداد است. با شکست داعش در شهرهای موصل و الرقه و المیادین و البوکمال، آخرین ضربات بر پیکره این گروه تروریستی وارد شد تا خلافت موهوم اسلامی داعش به پایان راه خود برسد. در نتیجه این عملیات‌ها تعداد زیادی از عناصر منتسب به داعش کشته یا بازداشت شدند یا در کشورهای دیگر آواره شدند.

گرچه در گزارش‌های منتشر شده در پایان سال ۲۰۱۶ آمده بود که حدود ۱۵۰۰۰ شبه نظامی داعشی همچنان در سوریه و عراق مستقر هستند، اما آمار منتشر شده در ژوئن سال ۲۰۱۷ نشان می‌داد که تنها ۱۰۰۰ نفر از رهبران ارشد و مبارزان داعش به فعالیت‌های خود در مناطق محدودی که در اختیار دارند ادامه می‌دهند. مشخص نیست که در میان آنها زنان و کودکان نیز وجود دارند یا نه؟ بسیاری از عناصر منتسب به داعش به کشورهای اصلی خود بازگشته‌اند. این رقم ۷۳۶۶ نفر ذکر شده است. البته اختلاف آماری زیادی در این رابطه وجود دارد، اما گفته می‌شود تعداد مبارزان خارجی که سوریه و عراق را ترک کرده‌اند، به حدود ۱۴۹۱۰ نفر می‌رسد. این موضوع نشان می‌دهد تعدادی از این افراد به کشور ثالث یا مناطق نامشخص رفته‌اند. این آمار نسبت به کشورهای مختلف متفاوت است.

به عنوان مثال انگلیس اعلام کرده است که ۵۰ درصد از ۸۵۰ شهروند داعشی این کشور به انگلیس بازگشته اند و حدود ۲۰ درصد از آنها نیز کشته شده‌اند، اما سرنوشت بقیه این افراد نامشخص است. ۳۰۰ نفر از ۸۰۰ اندونزیایی عضو داعش نیز به این کشور بازگشته اند. روسیه اعلام کرده است که تنها ۷ درصد (۳۸۰ نفر) از عناصر داعش به این کشور بازگشته اند. اردن نیز آماری شبیه به این دارد و تنها ۶ درصد از عناصر داعشی آن (۲۵۰ نفر) بازگشته‌اند...

منبع: خبرگزاری فارس

قانون جدید و بی رحمانه داعش برای قربانیان تجاوز جنسی

گروه تروریستی داعش پزشکان مرد را از درمان دختران و زنانی که بوسیله این گروه مورد تجاوز و آزار و اذیت جنسی قرار گرفته اند، منع کرد.

بر اساس این قانون جدید، پزشکان مردی که تخصص آنها در حیطة بیماری های زنان است باید درمانگاه های خود را تعطیل کنند و حق درمان دختران و زنان را ندارند. این گروه تروریستی معتقد است زنان و مردان باید در هر شرایطی از یکدیگر فاصله بگیرند. در نتیجه، به دلیل کمبود پزشک زن در این حیطة، بسیاری از قربانیان تجاوز جنسی با مشکلات جدی برای درمان مواجه شده اند... به گزارش پایگاه خبری "شاهین نا"

## خودکشی زنان عراقی

تجاوز تروریست‌های داعش به زنان در عراق، زنان مناطق در معرض خطر این کشور را در آن به آماده شدن برای خودکشی وادار کرده بود. خبرهایی که از بغداد و شهرهای شمال و شمال شرق عراق می‌رسید حاکی است بسیاری از زنان این مناطق مقادیری سم کشنده با خود حمل می‌کنند تا در صورتی که تروریست‌های داعش به آنها حمله کنند اقدام به خودکشی نمایند. عده‌ای از زنان نیز به شوهران خود گفته‌اند در صورتی که تروریست‌های داعش سر برسند اجازه دارند زنان خود را بکشند تا به دست داعشی‌ها نیافتند. گروه داعش در شهر موصل با انتشار بیانیه‌ای از اهالی این شهر خواسته است زنان را برای جهاد نکاح در اختیار آنها قرار دهند و اگر از این فرمان سرپیچی کنند با آنها طبق مقررات داعش برخورد خواهد شد. از موصل خبر می‌رسد عده‌ای از زنان که مورد تجاوز داعشی‌ها قرار گرفته بودند اقدام به خودکشی کرده‌اند.

شبه نظامیان دولت اسلامی عراق و شام موسوم به “داعش” همزمان با مبارزه با ارتش عراق در استان بیجی منزل به منزل رفته و درباره تعداد زنان مجرد و متاهل سوال می‌پرسند. یکی از ساکنان گفت: من به شبه‌نظامیان داعش گفتم که ما تنها دو زن در خانه داریم که هردوی آنها ازدواج کرده‌اند. آن‌ها در پاسخ به من گفتند

که بسیاری از نیروهایشان مجرد هستند و به دنبال همسر می‌گردند. آن‌ها تاکید کردند که باید وارد خانه شده و به شناسنامه‌های این زنان که در آن مجرد یا متاهل بودنشان قید شده، نگاهی بیندازند. داعش به نیروهایش دستور داده است تا مردم محلی اهل تسنن را اذیت نکنند اما آن‌ها در بسیاری از مناطقی که تصرف می‌کنند، اصول افراطی خود را اعمال می‌کنند. به طور مثال آن‌ها در شهر موصل یک زن را به همراه شوهرش شلاق زدند چرا که آن زن به جای استفاده از برقع تنها یک روسری به سر داشت... منبع: روزنامه جمهوری اسلامی

ایمان

حول و حوش انقلاب بود که برایش رفتند خواستگاری. تنها ملاکش ایمان بود. از خواستگاری که آمدند، مادر گفت: بگو بینم دختر خانم را پسند کردی؟... در جواب گفت: مطمئن هستم انتخاب درستی کردیم. آخه پدرش ازم پرسید اهل خمس و زکات و نماز هستم یا نه... برشی از زندگی شهید قربانعلی عرب، کتاب این عمارص ۲۵

عروسی در سلف سرویس

سالن عروسی ما سلف سرویس دانشگاه بود. وقتی که سر کلاس درس این را برای بچه‌ها تعریف می‌کنم، می‌بینم بچه‌ها اصلاً در مخیله‌شان نمی‌گنجد. وقتی که ازدواج کردیم به خوابگاه دانشجویی رفتیم. دکتر گفت: می‌خواهی خانه بگیرم؟

گفتم: نه؛ خوابگاه خوب است. با لباس عروس از پله های خوابگاه بالا رفتم. یک سوئیت کوچک متاهلی داشتیم. آقای دکتر صالحی استاد ما بود. ایشان با خانم شان، آقای دکتر غفرانی هم با خانمشان، مهمان ما بودند. یک سفره کوچک انداختیم. دو تا پتو و دو تا پستی داشتیم. با افتخار از این دو استاد بزرگوار در همان خانه کوچک خوابگاهی پذیرایی کردیم. بعد هم دوتایی نشستیم راجع به مسائل هسته ای صحبت کردیم. در آن سوئیت یک صندلی نداشتیم که پشت میز کامپیوتر بنشینیم. کامپیوتر را روی میز کوچکی که قدیم ها زیر چرخ خیاطی می گذاشتند، گذاشته بودیم. پسر دکتر عباسی قرار بود به خانه ما بیاید. دکتر به او گفته بود اگر می آیی، یک صندلی هم برای خودت بیاور. من فقط یک دانه صندلی دارم. اوایل زندگی خرج ما از طریق پولی که از راه تدریس یا حق تالیف کتاب دکتر و نیز حقوق من که با مدرک لیسانس در دانشگاه امیرکبیر با ماهی ۱۳۵۰۰ تومان مشغول کار بودم، تامین می شد. در تمام این سال ها خودم را در اوج عزت دیدم. نمی دانم این را چگونه بیان کنم. احساس می کردم خواهرم، برادرم، اقوام و هر کس که به خانه من می آید، خیلی مفتخر شده که به خانه من آمده است. این مرد من را در زندگی غنی کرده بود. عشقش، محبتش، یگانگیش، خلوصش، نمازهایش برای من ارزش بود. این چیزها برای من ارزش بود و ایشان این چیزها را تام و تمام داشت. راوی

همسر شهید دانشمند دکتر مجید شهریاری



## دانشمندانه گفتگو با محمد شهبازی

ما در علم و تحقیق نخبه‌های برجسته‌ای داریم، مثل شهید شهبازی؛ رضایی‌نژاد، علیمحمدی، احمدی روشن؛ اینها نخبگانی بودند در وادی علم و تحقیق که بسیجی‌وار کار کردند. آن روزی که درها را به روی ملت ایران خواستند ببندند که محصول این رادیوداروها به دست مردم نرسد و جمهوری اسلامی دچار مشکل بشود و گفتند «همفروشیم» که این مرکز تهران تعطیل بشود، اینها هم مشغول کار شدند، تلاش کردند، که بعد آمدند به ما گفتند که توانستیم بیست درصد را تولید کنیم، بعد هم آمدند به ما اطلاع دادند که ما لوله‌ی سوخت و صفحه‌ی سوخت را هم ساختیم؛ دشمن [متحیر] ماند. این کار کار بسیجی بود؛ این کار کار معمولی نبود. ۱۳۹۳/۰۹/۰۶ ع.ب.م

کتاب گفتگو با ناصر کاظمی

## مهریه یک جلد قرآن

مهریه ی ما یک جلد کلام الله مجید بود و یک سکه طلا، سکه را که بعد از عقد بخشیدم، اما آن یک جلد قرآن را محمد بعد از ازدواج خرید و در صفحه اولش اینطور نوشت: «امیدم به این است که این کتاب اساس حرکت مشترک ما باشد، نه چیز دیگر، که همه چیز فناپذیر است جز این کتاب» حالا هرچند وقت یک بار که خستگی بر من غلبه می کند، این نوشته ها را می خوانم و آرام می گیرم... خاطره ای از سردار شهید سید محمد علی جهان آرا منبع: کتاب بانوی ماه ۵، ص ۱۴

## داستان ازدواج

پدر آقا کمیل خیلی شخص مردمدار و مؤمنی هستند، همه در محل ایشان را می شناسند. قبل از ازدواج با کمیل من یک خواستگار داشتم. پدرم برای تحقیق در مورد او پیش پدر کمیل می رود و پدرشان تازه آن موقع می فهمند پدرم یک دختر دارد. مدتی که گذشت پدرشان پیگیر شدند و پرسیدند جریان آن خواستگار به کجا رسید که پدرم می گوید قسمت نشد. بعد از آن برای خواستگاری آمدند. کمیل تمام جلسات آشنایی را با قرآن شروع می کرد. اول هر بحث و صحبتی قرآن می خواند. جلسه اول که تشریف آورد سوره کوثر و جلسه دوم سوره فجر را خواند. پدرم نام مرا از سوره فجر انتخاب کرده بود و برایم خیلی جالب بود که این سوره را انتخاب کرد.



آن روز فکر کردم می‌داند اسم من چیست ولی بعدها فهمیدم تا چند جلسه بعد هم نمی‌دانست نامم چیست. ۵ شهریور سال ۱۳۹۳ خطبه عقد خوانده شد. در محله‌مان جلسات قرآن دایر بود و پدرم همیشه می‌گفت من بچه‌های آن جلسه را خیلی دعا می‌کردم تا عاقبت بخیر شوند. سر مراسم عقد پدرم گفت نمی‌دانستم دعایی که کردم به خودم برگشته است... راضیه شجاعی گفت: فردای عقدمان سر مزار شهید کاظمی رفتیم. قبل از جشن عقدمان نگران بودیم حرامی داخل جشن عقد نشود. نذر کردیم سه روز روزه بگیریم و برای تمام شهدایی که می‌شناختیم نامه نوشتیم که در مراسم مان گناه نباشد... شرط ازدواجم این بود که من خواستم که او حافظ کل قرآن شود اما بعد از عقد دیدم خیلی اهل قرآن است و هر جا دو نفره با هم می‌رفتیم برای قرآن می‌خواند. من اصلاً نمی‌دانستم محفوظات ایشان چقدر است. قبل از رفتن به سوریه با هم برای حفظ قرآن مجازی ثبت نام کردیم. ایشان می‌خواست حفظ موضوعی کار کند و مادرم می‌گفت خیلی سنگین است که کمیل می‌گفت به یاری خدا انجام می‌دهم. مادرم گفت در مورد شفاعت این آیه‌ها را بخوان که سریع چند آیه را خواند. مادرم تعجب کرد و گفت آقا کمیل خیلی پیشرفته‌ای و چیزی نمی‌گویی. بعد از شهادت از قسمت فرهنگی سپاه به منزل مان آمدند و من تازه آنجا فهمیدم کمیل در دوره‌های مربیگری قرآن شرکت داشته و چیزی به ما نگفته تا خودش را مطرح کند. حتی یک دوره آموزش قرآن در شهرمان برگزار می‌شد

و بعد از عقد پیگیر بودم به کلاس‌ها برویم. کمیل اصلاً نگفت خودم دوره مربیگری قرآن می‌روم بلکه با کمال تواضع گفت کلاس‌ها را می‌آیم فقط اجازه بده مأموریت سوریه را بروم و برگردم که آخر وصل شد به جایی که فکرش رانمی‌کردیم. راوی همسر شهید کمیل قربانی

جواب حضرت زهرا(س)

بعد از مفقودالاثر شدن همسر علی دیگه آرام و قرار نداشتم. ۱۴ ساله بود که عازم جبهه شد. سررفتن علی خیلی اذیت شدم. چرا که اطرافیان می‌گفتن تو زن جوونی هستی باینج تا دختر؛ شوهرت هم که مفقود شده، نذار پسرت به جبهه بره. من هم یه روز به علی گفتم که مادر شما نرو جبهه، چون عموها و مادر بزرگت راضی نیستن. آرام نگام کرد و هیچی نگفت و رفت حرم امام رضا(ع). دقیق یادمه همون شب امام خمینی اعلام کرد افرادی که می‌تونن اسلحه دست بگیرن به جبهه‌ها برن. باخودم گفتم خدایا حالا چی کارکنم من به پسرتم گفتم نرو جبهه، اون هم تواین وضعیت من چه طور جواب حضرت زهرا(س) رو بدم. صبح شد و علی از حرم اومد و من حرفهای امام و رضایت خودم رو باهاش در میون گذاشتم. خیلی خوشحال شد و صورتم رو بوسید و رفت جبهه و دیگه برنگشت.

منبع: کتاب قرار عاشقی - راوی مادر شهید

ما قبل از تاریکی باید بخشی از واحدها و ستون هایمان حرکت می کردند. مثل همه عملیات های دیگر، حال و هوای خاصی حکمفرما بود. نماز ظهر و عصر را شروع کردیم؛ آن هم با حال و هوایی که فقط باید در آن بود تا آنرا احساس کرد. بعد از نماز، توسل به ائمه اطهار (ع) شروع شد. هرکس خودش را به وجود مقدسی متوسل می کرد. تمام آن ناله ها، دردلها، دعاها و نمازهای قبل از عملیات های دیگر برقرار بود. از نظر آب و هوا، در آن فصلی که ما بودیم همیشه معمول بود که گرم و خشک باشد. ظهر و کمی بعد از آنهم هوا کاملاً همان طور بود. گرم و آفتابی. اما لطف خدا چیز دیگری می گفت. مه غلیظی آمد و تمام منطقه را پوشاند شهید والامقام (حاج همت) مسئول عملیات در آن منطقه بود.

نیروهای ارتش و سپاه همکاری داشتند. ایشان تا این مسئله را فهمید، گفت: نیروها همه به ستون يك و پشت سر هم حرکت کنند و از آن دهانه رد شوند. این در حالی بود که قرار چیز دیگری بود. به خاطر دید مستقیمی که دشمن داشت قرار بود در يك فاصله زمانی، ماشین ها تك تك عبور کنند، که به لحاظ زمانی این تردد خیلی سخت بود. و این یکی از نتایج توسل رزمندگان بعد از نماز بود.

راوی: سردار حاج علی فضلی

وقتی شهید شد دیدمش آروم افتاده بود روی خاک انگار سالها بود که خوابیده، بی دغدغه. به گردان ابلاغ شده بود هر کسی که شهید شجیعی رو دیده، بیاد سنگر فرماندهی اطلاع بدهد. با بچه ها رفتیم سنگر شهید فرومندی. هر چه خواستم حرف بزنم، نشد. بغضم ترکید شروع کردم به گریه کردن. شهید فرومندی بغلم گرفت و گفت: دردت رو میفهمم. شجیعی قبل از عملیات خواب حضرت زهرا(س) رو دیده بود. از ایشان خواسته بود که پیروزی در عملیات رو ببینه بعد هم شهید بشه. بی بی هم فرموده بودند: "تو پیروزی رو می بینی بعد هم به شهادت میرسی." برشی از زندگی شهید سید ابراهیم شجیعی، منبع: کتاب وقت قنوت ص ۱۲۵

این مادر شهید آرزو دارد به کربلا برود

حسینیه احتشام، مادر شهیدان امیر، مجید و حبیب آقا جانلو شیرزنی از تبار خمینی است. او می گوید برای هیچ یک از پسرها گریه نکردم. حتی در تشییع یکی از شهیدان، فریاد نزدم، صدام خیال خام دارد، خدا به من ۶ پسر داده، همه آنها را فدا می کنم. این مادر شهید آرزو دارد به کربلا برود و عکس فرزندان شهیدش را به امام حسین(ع) نشان دهد.



کتاب کتکول خاطرات، ناصر کاره

## خصوصیات شخصیتی شهید جواد محمدی

مهم‌ترین دغدغه مذهبی همسر نمازش بود، نمازش را حتما اول وقت و تا جایی که می‌توانست به جماعت می‌خواند. حتما مقید به حضور در مسجد بود. حتی اگر مهمان داشتیم، موقع اذان می‌گفت: من می‌روم نماز و برمی‌گردم. گاهی هم نماز جماعت را در خانه برپا می‌کرد؛ برای راحتی خانواده در حد توانش کار می‌کرد. شهید محمدی خادم الشهداء بود، گفت: او هر سال قبل از عید به راهیان نور می‌رفت، گاهی ۲۴ ساعت در راهیان نور نمی‌خوابید و می‌گفت باید برای زائران شهدا سنگ تمام گذاشت تا با خاطره‌ای خوش از این سفر بروند. ارادتش به شهدا تا آنجا ادامه داشت که در مراسم تشییع شهدای گمنام و همچنین رفیق شهیدش مهدی اسحاقیان سنگ تمام گذاشت و می‌گفت باید خادم شهدا بود.

آقا جواد می‌گفت باید شهدا را به همه نشان داد و تمام تلاشش را کرد که پیکر شهید اسحاقیان را به مراسم سحر ماه رمضان شبکه اصفهان ببرد زیرا اعتقادش این بود که باید شهدا را به جهانیان معرفی کنیم و به شهید محمدرضا توری زاده و سید مجتبی هاشمی ارادت ویژه‌ای داشت و همیشه می‌گفت: زیبایی‌های دنیا زیاد هستند و آدم دوست دارد استفاده کند ولی جای بالاتر و بهتر هم هست و حیف است انسان به غیر از شهادت از این دنیا برود.

پیام ارسالی تبریک آخرین عیدش با همیشه خیلی فرق داشت و برای دوستانش نوشته بود دعا کنید که شهید بشوم، یکی از دوستانش در جواب پیامکش گفته بود که فکر شهادت را نکن و در خاطر من هست که جواد به سرعت در پاسخ به دوستش گفت، فکرش را نمی‌کنم، آرزوی شهادت را دارم.

در ابتدا در مورد تصمیمش به من چیزی نگفته بود، اما بعد از یک هفته گفت که دارم با خودم کلنجار می‌روم که اصلاً برای چه می‌خواهم بروم، اول برای خودم پاسخ بدهم که هدفم از رفتن چیست و بعد به دیگران بگویم. او به من گفت که دل‌کندن از شما برای من آسان نیست اما من باید به تکلیف عمل کنم، عشق به حضرت زینب (س) عشق والاتری است و باید از زندگی مان برای دفاع از اهل بیت (ع) بگذریم.

صبری که امروز در نبودن همسر من دارم از دعای خیر شهید است که همیشه می‌گفت حضرت زینب (س) خیلی سختی کشید اما بسیار صبوری کرد پس شما هم صبوری کنید. همسر من همیشه به من این دعا را یادآور می‌شد که از خدا بخواه عاقبت بخیر شویم؛ به همین خاطر تلاش می‌کردم بیشتر از هر چیزی به عاقبت به خیری همسر من فکر کنم و آنچه خیر است را برایش بخواهم ولی همه این موارد، دلیل بر عدم دلتنگی من نسبت به مردی که از او درس‌های زیادی در زندگی گرفتم نخواهد شد.

فاطمه خانم متولد سال ۱۳۹۱ است. من اسم فاطمه را خیلی دوست داشتم و اسم را که پیشنهاد دادم و ایشان با کمال میل پذیرفتند. خیلی بچه دوست بود؛ تربیت فاطمه را به من سپرده بود و می‌گفت از تربیت دخترمان شانه خالی نمی‌کنم ولی مادر بهتر می‌تواند دختر را تربیت کند و از همان دو سالگی به فاطمه یاد داده بود که با روسری و چادر بیرون برود. فاطمه خانم و پدرش خیلی زیاد به هم علاقه داشتند با اینکه جواد زیاد به ماموریت می‌رفت اما هیچ وقت از محبت کردن به دخترمان کم نگذاشت و نبودش را جبران می‌کرد. فاطمه کنار سنگ مزار پدرش می‌خوابید و دستش را روی سنگ می‌گذاشت. مثل حالتی که پدرش را بغل می‌کرد. یک روز پنج‌شنبه مزار همسرم بودیم. دخترم که روی سنگ دراز کشیده بود، بلند شد آه کشید و اشک چشمش را پاک کرد. گفتم مامان چی شده؟ گفت بابا آن طرف ایستاده بود! بلند شدم بروم طرفش نمی‌دانم چطور شد که دیگر بابا آنجا نیست. همسرم به شهدای گمنام خیلی علاقه داشت. با شهدا حرف می‌زد و به خانواده‌های شهدا خیلی احترام می‌گذاشت...

جواد می‌گفت: من آماده ام هزار بار برای سیدعلی خامنه ای بمیرم و زنده شوم و باز هم در رکاب ولی فقیه باشم. اگر امام سیدعلی خامنه ای گفتند: ببر، ببرید؛ و اگر گفتند نبر، نبرید.



دستور مقام معظم رهبری باید عملی شود. جواد در تمام طول زندگی خود سعی می‌کرد پشتیبان ولایت فقیه باشد و با بصیرت پای آرمان‌های انقلابی بماند هیچ‌وقت سفرراهیان نورش را ترک نکرد، او در آخرین عید عمر خود به جای تبریک عید برای همه دوستانش نوشت: «دعا کنید شهید بشم».

سفارش به پاسداران، [اینکه] از مرگ نترسید، مرگ در رختخواب هم یقۀ ما را می‌گیرد، لذا سعی کنید طوری حرکت کنید، که مرگ شما با شهادت و همراه خون دادن باشد و خداوند به شما مباحثات کند. شهادت نوع مرگ را عوض می‌کند، ولی زمان آن را نه، و اگر من لایق باشم، شهادت نصیب من می‌شود.

آقا جواد جگر شیر داشت، زمانی که شهید مرتضی زارع به درجه شهادت رسید، او با شجاعت برای نجات پیکر شهید، به جلو رفت؛ تیر به پایش خورد و مجروح شد، بعد از گذشت یک ساعت سوار بر موتور با پای خونین به جلو رفت تا کمک کند، به او می‌گفتند با پای مجروح چرا آمدی؟ گفت: این زخم چیزی نیست و سعی می‌کرد به دوستانش روحیه بدهد، جواد خود از رفتن دوستانش داغدار می‌شد و دلتنگ فاطمه بود اما هیچ‌وقت مبارزه را فراموش نمی‌کرد. ... و زمانی که از ماموریت می‌آمد حتی الامکان ما را به مسافرت یک روزه هم که شده بود می‌برد. مرتبه سومی که به سوریه رفته بود اسمش در قرعه کشی برای رفتن به کربلا انتخاب شده بود

ولی گفته بود باید کربلا را با خانواده بروم و نرفته بود. همسرم توسل پنهانی به اهل بیت داشت و به این دلیل همیشه دوست داشتم دعا را جواد بخواند و من پشت سرش تکرار کنم زیرا دعا را با ترجمه می خواند و حین خواندن دعا اشک از چشمانش جاری بود. در سفر سوریه که با جواد بودم به من گفت که برای خواندن دعای حضرت زینب ابتدا ترجمه دعا را بخوان زیرا روضه حضرت زینب را می توانی به وضوح در ترجمه دعا متوجه شوی»

خط قرمزهایش حرام ها بود، آنقدر به حلال و حرام و حجاب اهمیت می داد که شیشه جلو سمت عروس را دسته گل چسباند تا نگاه نامحرمی به همسرش نیافتد. برایش مهم بود که به مجالس شادی حلال برود، در مراسم عروسی خودش هم مولودی خوان دعوت کرد، بعضی مسخره اش کردند که عروسی شما شبیه مراسم ختم صلوات است اما برای او مهم نبود، او کاری را انجام می داد که خدا می پسندید، نه مردم. او در فیلمی که بعد از شهادتش منتشر شد گفته بود:

« اگر خدا لطف کرد و شهادت را نصیبم کرد، بنده از آن شهدایی هستم که حتما یقه بی حجابی ها و آنها که ترویج بی حجابی می کنند را در آن دنیا خواهم گرفت»

راوی : همسر شهید

منبع : خبرگزاری دانشجو

شهید محمد اسلامی نسب

شهید سردار محمد اسلامی نسب علاقه قابل ستایشی به حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا داشت و بدین جهت او را سردار زهرایی می خواندند. وی در عملیات های مختلفی شرکت کرد. در یکی از عملیات ها چشمانش به شدت آسیب دید. بعد از معاینات دقیق و معالجات متعدد در بیمارستان، پزشکان اظهار کردند که چشمانش بینایی اش را از دست داده و کاری از کسی ساخته نیست. چند روز بعد سردار به بیمارستان بازگشت و با اصرار آنان را راضی کرد تا چشمانش را عمل کنند. گفت: شما با رمز یا فاطمه الزهرا جراحی را شروع کنید بقیه اش با... بعد از عمل هنگامی که پانسمان چشمانش را باز می کردند برای بسیجی ها از مهربانی کسی سخن می گفت که بینایی اش را مدیون توصل به او می دانست...

منبع: بخش فرهنگ پایداری تبیان

شهید حمید شیخ الاسلام

مادر شهید بسیجی؛ شیخ الاسلامی که از سادات رضوی می باشد تعریف می کند: قبل از شهادت حمید، شبی در خواب دیدم که خواهر مرحومم با حالتی بسیار آشفته و پریشان آمد. خیلی از حالت او نگران شدم و به او گفتم: آجی! چی شده؟ چرا این

قدر پریشانی؟ خواهرم در جواب به من گفت: آجی جان! شهادت حمید را مادرمان

امضا کرده است! منبع: زینب سیفی: بخش فرهنگ پایداری تبیان

دوری از اتلاف وقت

نشسته بودم و انتظار شروع جلسه رو می کشیدم...گفت: حالا که بیکاریم نباید الکی

حرف بزنیم، رفت و چند قرآن آورد و بین بچه ها پخش کرد. دور هم نشستیم و قرآن

خواندیم. هم ثواب بردیم و هم وقت مون تلف نشد... شهید مهدی زین الدین

قرآن

کلاس چهارم بود اسمش رو تو کلاس قرآن نوشتم. یه روز وقتی رفتم از کلاس

بیارمش، معلمش جلوم رو گرفت و پرسید: تو خونه با فهیمه قرآن کار می کنید؟

گفتم نه چطور؟...گفت: آخه خودش قرآن رو بلده، بیشتر سوره ها رو تو کلاس می

خونه و من و بچه ها گوش می دیم. طوری مسلطه که غلط های بچه ها رو زودتر از

من می فهمه. با تعجب به فهیمه نگاه کردم. سرش رو انداخته بود پایین و چادرشو

گرفته بود زیر چونه اش. بهش گفتم: قرآن را از کجا بلدی؟...گفت: قبل از کلاس یه

بار می خونم و یاد می گیرم!... تو مسجد بعد از نماز به همه می گفت: هرکی دوست

داره بمونه تا از همدیگه قرآن یاد بگیریم. نمی گفت: یادتون بدم. تا به کسی بر

نخوره. برشی از زندگی شهیده فهیمه سیاری برگرفته از: کتاب پرنده ای در عرش

قرآن را از روی طاقچه برداشت، صفحه‌ای را باز کرد و گفت: "این صفحه رو واسم می‌خونی؟ می‌خوام فرداشب از همه بهتر بخونم...." شروع کردم به خواندن صفحه که تمام شد، گفت: "این کلمه‌ها رو حاج‌آقا گفت این طور بخونین." بعدها متوجه شدم توی مسجد خوب یاد می‌گیرد و با این کار می‌خواهد، غلط‌های من را اصلاح کند، اما طوری که من ناراحت نشوم. راوی مادر شهید مجید صحافی، کتاب به رنگ

صبح

زنان بهترین راه برای به دام انداختن جوانان

به منظور به دام انداختن جوانان و جذب شان از طریق شبکه‌های اجتماعی سو استفاده می‌کرد. داعش با این دختران زیبا افراد زیادی را شکار و به گروه خودش می‌کشاند هر کسی به این گروه وارد می‌شد با پول و رابطه جنسی اغفال می‌شدند دختران زیبایی که برای به دام انداختن جوانان در شبکه‌های اجتماعی توسط داعش استفاده می‌شدند.

"سالی جونز نوازنده و خواننده زن انگلیسی موسیقی راک" نیز پیش از این به داعش پیوسته بود. سالی جونز خواننده راک انگلیسی پس از پیوستن به داعش به سوریه رفت و پس از رهبری و مشارکت بسیاری از عملیات تروریستی، کشته شد.

سالی جونز یکی از معروفترین زنان عضو داعش بود که خبر پیوستنش به این گروهک تروریستی بازتاب‌های بسیاری در سطح جهان در پی داشت.

منبع: باشگاه خبرنگاران به نقل از روزنامه لس آنجلس تایمز

"لیندا وینزل"

این دختر ۱۶ ساله نوجوان از طریق شبکه‌های اجتماعی عاشق یک داعش شده بود و برای رسیدن به این جوان از خانه و خانواده خود فرار کرده و راهی موصل عراق شده بود. پس از آنکه موصل از اشغال داعش آزاد شد این دختر در یک تونل پنهان شده بود که توسط نیروهای عراقی یافته شد. سربازان عراقی در ابتدا اعلام کردند که این دختر زیبا چهره یک تک‌تیرانداز چچنی است. این دختر به دلیل چهره زیبا و کم سن بودنش به شدت مورد توجه سربازان عراقی قرار گرفت و آنها برای عکس گرفتن با وی به رقابت پرداختند.

ماجرای عجیب ازدواج دختر وزیر چچنی با فرماندهان داعش

ماجرای عجیب ازدواج دختر وزیر سابق چچنی با یکی از سران داعش توجه بسیاری از رسانه‌های ترکیه را به سوی خود جلب کرد. صدا دودورکایف، دختر "آسو دودورکایف" از وزرای سابق چچن در ماه گذشته در یکی از خانه‌های تیمی پنهان در استانبول،

همراه با چهار داعشی دیگر دستگیر شدند. در بازجویی‌های اولیه مشخص شد که خانم دودورکایف یکی از چهره‌های مهم گروه تروریستی تکفیری داعش بوده و روایت زندگی او شایان توجه است...

اسطوره تروریست‌های زن داعش را بشناسید

این دختر چچنی در سال ۲۰۱۴ میلادی ابتدا در فضای مجازی با یکی از سران داعشی به نام "حمزات" آشنا شده و به منظور ازدواج با او از چچن به سوریه گریخته و در یکی از اردوگاه‌های داعش خود را به عقد او در آورده است. انتشار خبر این ازدواج، پدر او را مجبور به استعفا از پست وزارت کرد و دختر آسو دودورکایف در دست داعشی‌ها گرفتار شد. پس از مدتی، حمزات که به عنوان یکی از فرماندهان نزدیک به رئیس شاخه نظامی داعش شناخته می‌شد، در یک عملیات کشته شد و خانم دودو کایف تصمیم گرفت که نزد خانواده خود در چچن بازگردد، اما داعش به او اجازه نداد. چرا که عمر الچچنی (شیشانی) تصمیم گرفته بود این بیوه جوان را به عقد خود درآورد. طارقان تیموراز ویچ باتراشویلی یا همان عمر الشیشانی، پس از آنکه بیوه مزبور را به صورت اجباری به عقد خود درآورد، در عملیات نیروهای ائتلاف آمریکایی ضد داعش کشته شد و همسرش را با دو فرزند تنها گذاشت. در همین زمان بود که ابوسعد الشیشانی یعنی برادر عمر الشیشانی جای خالی برادر خود را

پر کرد و به عنوان فرمانده نظامی داعش برگزیده شد. او سریعاً به همسر برادر کشته شده خود پیام داد که باید هرچه زودتر به عقد او درآید. اما صدا دودورکایف در مقابل خواسته او مقاومت کرد و تن به ازدواج سوم نداد. به همین دلیل الشیشانی هم عصبانی شده و تصمیم گرفت همسر برادر خود را به عنوان نیروی آماده انجام عملیات انتحاری به ترکیه بفرستد. دودورکایف در استانبول دستگیر شد و الشیشانی هم در دیرالزور سوریه، کشته شد. ماجرای این زن جوان بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های ترکیه پیدا کرده و نشان می‌دهد که در اردوگاه‌های داعش علاوه بر تهدید ترور و شکنجه، در خصوص انحرافات جنسی هم حاشیه‌های فراوانی وجود داشته است... منبع: تسنیم

روایت تلخ یک داعشی از تعرض جنسی به ۲۰۰ زن عراقی

«عمار حسین» جوان داعشی گفت مفتیان و رهبران داعش به او و دیگران اجازه داده بودند به هر تعداد از زنان ایزدی و دیگر اقلیت‌ها که خواستند، تجاوز کنند این داعشی دستگیر شده، همچنین، گفت از زمان پیوستن به داعش در سال ۲۰۱۳، ۵۰۰ نفر را نیز کشته است. او ضمن توضیح آموزش‌هایی که برای آدم کشتن دیده بود، گفت این کار در آغاز سخت بود اما هر روز آسان‌تر شد. به گزارش خبرگزاری "العالم"



وَلِي مَآپَايَانِ  
جَمهُورِيِ اِسْلَامِي

رَوْنِمِيْبِيْنِيْم...  
يَا تَا زَنْدِه اِيْم

هَسْت ...  
يَا قَبْل اَز سُقُوْطِش

اَز رُوِي جِنَا زِه مَآ

رَد شَدِيْد ...

کتاب کشتار غلظرات، ناصر کاره

بیش از ۱۸۰ بار مورد تجاوز قرار گرفتم

این دختر ۱۴ ساله که نامش "اخلاص" است تاکید کرد که شش ماه است که از خانواده‌اش جدا شده و طی این شش ماه هر روز مورد تجاوز اعضای داعش قرار گرفته است. او سعی داشت به تنهایی از طریق کوه‌های سنجار واقع در شمال عراق از دست داعشی‌ها فرار کند که مجدداً به دست آنها اسیر می‌شود و نمی‌تواند فرار کند تا قربانی تجاوزات جنسی آنها شود. از او به عنوان برده جنسی استفاده می‌شده و از میان ۱۵۰ زن ایزدی ربوده شده قرعه به نام وی افتاد و یکی از داعشی‌ها صاحب او شد و هر روز به وی تجاوز می‌کرد. این دختر ۱۴ ساله درباره این مرد متجاوز گفته است: او واقعا مانند حیوان وحشی پست و شنیع بود، موهای بلندی داشت، بوی بدی می‌داد. من خیلی از او می‌ترسیدم و نمی‌توانستم نگاهش کنم. اخلاص می‌افزاید، بعد از شش ماه ربوده شدنش زمانی که صاحبش خارج از منزل و برای جنگ رفته بود توانست فرار کند. او اکنون در آلمان در یکی از بیمارستان‌ها تحت مداوا و آموزش است و می‌خواهد وکیل شود.

مرگ تلخ ۲ دختر خردسال در زیر شکنجه‌های داعش

داعش والدین عراقی را مجبور می‌کرد تا یکی از دو شکنجه را برای فرزندان شان انتخاب کنند، شلاق و یا گاز گرفتن! والدین نیز با خیال اینکه گاز گرفتن راحت‌تر است

این شکنجه را انتخاب می کردند، غافل از اینکه این نوع شکنجه باعث مرگ کودکان شان خواهد شد ... دو دخترزیرده سال از سوی زنان تروریست‌های داعشی در غرب موصل ربوده شدند. والدین دخترها باید میان دو مجازات یکی را انتخاب می کردند. گاز گرفته شدن کودک یا شلاق. آنها به خیال اینکه کودکان به وسیله دندان گاز گرفته می شوند، این شکنجه را انتخاب کردند در حالی که این شکنجه شامل یک ابزار آهنی بود که کودکان را به شدت زخمی کرد و باعث خونریزی و در نهایت مرگ آنها شد...  
به گزارش خبرگزاری اسپوتنیک

شب اول ازدواج دریا؛ عروس داعشی‌ها

فرادید، زنی که به سوریه رفته بود تا عروس گروه تروریستی داعش شود فاش کرد که شب عروسی را در «یک اتاق شکنجه‌ی خون آلود» سپری کرده است. دریا او، ۲۶ ساله و از یک خانواده‌ی ترک مقیم آلمان است که هم اکنون در این کشور تحت بازجویی قرار دارد. وی به بازجویان گفته است: او در سنی که «اثربیری» بالایی دارد با آدم‌های بد همراه شده است.

او سال‌ها دوست دختر رئیس کلپ موتورسواری Hells Angels بود و می‌گوید، قبل از آنکه از طریق اینترنت با یک آلمانی تازه مسلمان به نام ماریو Sciannimanica آشنا شود در روابط خود دچار مشکل شده بوده است.

دریا می‌گوید، نخستین بار ماریو درباره‌ی زندگی با گروه داعش با او صحبت کرده است. دو ماه بعد دریا هر آنچه در آلمان دارد را ترک و به ترکیه سفر می‌کند. سپس قاچاقی از مرز عبور می‌کند و وارد سوریه می‌شود. اولین بار که ماریو را با لباس‌های نظامی و ریش بلند و اسلحه دیدم به نظرم بسیار فوق العاده آمد... دریا می‌گوید، شب عروسی شان در مکانی غیر رمانتیک و در یکی از اتاق‌های سابق شکنجه‌ی داعش سپری شده است.

ما در یکی از اتاق‌های متروکه‌ی شکنجه زندگی می‌کردیم که از سقفش زنجیرهایی آویزان بود و رد خون هنوز روی دیوارهایش وجود داشت، واقعا ترسناک بود. دریا که از آن شب به بعد مجبور می‌شود لباس‌های بلند و کاملا پوشیده به تن کند، می‌گوید، هیچ تناسب و اشتراکی با تفسیر انحرافی این گروه از اسلام، احساس نمی‌کرده است. در واقع، من همه‌ی آن چه را که آن‌ها انجام می‌دادند نمی‌خواستم، من فقط می‌خواستم کودکان سوری را نجات دهم. او و ماریو سپس به عراق می‌روند و در سال ۲۰۱۵ صاحب یک فرزند پسر می‌شوند. اما دعوای همیشگی شان خیلی زود باعث جدایی شان می‌شود. همه چیز خوب بود تا اینکه او (صلاح الدین) با یک پهباد مورد اصابت قرار گرفت و دو ماه بعد جان خود را از دست داد. خدایا من واقعا شانس بدی در مورد مردها دارم. هر مردی اطراف من بوده، مرده

است. دریا، به سرعت از طرف یکی دیگر از تازه مسلمانان داعش، به نام دنیس کاسپرت، که پیش از پیوستن به این گروه خواننده‌ی رپ در یکی از دیسکوهای معروف آلمان بود، و به سرعت به یکی از معروف‌ترین تروریست‌های آلمانی گروه داعش تبدیل شد، پیشنهاد ازدواج دریافت می‌کند. دریا می‌گوید، دنیس مهربان بود و اغلب در خانه‌ی آن‌ها وقت می‌گذراند. اما به پیشنهاد ازدواج دنیس جواب رد می‌دهد، چون به گفته‌ی خودش "زن‌ها حرفی برای گفتن با او ندارند"، و تصمیم می‌گیرد همسر دوم یک فرماندهی داعشی اهل بلژیک به نام ابو صلاح الدین شود. دریا سپس به نخستین همسرش ماریو رجوع می‌کند. مدتی نمی‌گذرد که ماریو به اتهام جاسوسی علیه داعش در یک دادگاه سرپایی تفهیم اتهام و سپس توسط یکی از هم‌زمان سابقش سربریده می‌شود. بعد از آنکه ماریو دستگیر و شکنجه می‌شود، دریا به کمک قاچاقچیان انسان از قلمروهای داعش فراری داده می‌شود و خود را به مرز ترکیه و سوریه می‌رساند. او در ترکیه زندانی و سپس در تابستان سال ۲۰۱۷ به آلمان استرداد داده می‌شود. دریا یکی از ۵ داعشی آلمانی است که به این کشور استرداد داده شده‌اند و در بازداشت به سر می‌برند. گفته شده است که دریا مدتی کوتاه در آلمان به عنوان کارگر جنسی کار می‌کرده است.

به نقل از "دیلی میل"

«من یک سرباز صفر هستم»

حاج قاسم در یک متنی بعد از جنگ خطاب به شهدای لشکر ثارالله می‌نویسد، با اسم یونس، احمد، علی و ... می‌گوید شما بودید که قاسم را قاسم کردید. وقتی هم شهید می‌شود در وصیت‌نامه خود می‌نویسد مرا در کنار یوسف‌اللهی دفن کنید، من را نبینید، من کسی نیستم، من یک سرباز هستم. سال ۹۶ در یکنفر نامه ای به حاج قاسم می‌نویسد و بعنوان یک ایرانی از او دعوت می‌کند که کاندیدای ریاست جمهوری شوید، حاجی در جواب می‌نویسد، من یک سرباز صفر هستم. من هیچ زمانی در لشکر ثارالله ندیدم در عملیات و خط مقدم مشکل آب یا مشکل غذا داشته باشیم. حاج قاسم به همه جوانب نگاه می‌کند. در عملیات کربلای یک در خط مقدم، حاج قاسم دستور داده باید به او غذای گرم برسانید. ظهر وقتی غذا را جلوی او می‌گذارند وقتی غذا را باز می‌کند، بخار بلند شود. بهترین میوه و غذا را برای نیروها می‌خواهد. عملیات کربلای یک در تیرماه بود، میوه فصل گیلان بود، در آن زمان بهترین میوه فصل در خط مقدم بود.

عروسی ساده

مراسم عروسی مان مختصر و ساده برگزار شد اسماعیل کت و شلوار پوشیده بود و به گمانم مال برادرش بود. موهایش را هم اصلاح کرده بود. من هم، همین طوری

ساده بدون تشریفات، با بلوزو دامن ساده ای که یکی از دوستانم دوخته بود و یک چادر سفید در مراسم حضور داشتم. اسماعیل اصرار داشت همه چیز باید ساده برگزار شود. راوی : همسر شهید اسماعیل دقایقی

### شجاعت

من و حمید به کمترین چیزها راضی بودیم؛ به همین خاطر بود که خریدمان، از یک دست آینه شمعدان و حلقه ازدواج فراتر نرفت! برای مراسم، پیشنهاد کردم غذا طبق رسم معمول تهیه شود که به شدت مخالفت کرد! گفت: چه کسی را گول می زنیم، خودمان یا دیگران را؟ اگر قرار است مجلس مان را این طور بگیریم، پس چرا خریدمان را آنقدر ساده گرفتیم؟! مطمئن باش این جور بریزو پیاش ها اسراف است و خدا راضی نیست. تو هم از من نخواه که برخلاف خواست خدا عمل کنم.» با اینکه برای مراسم، استاندار، حاکم شرع و جمعی از متمولین کرمان آمده بودند، نظرش تغییری نکرد و همان شام ساده ای که تهیه شده بود را بهشان داد!... حمید می گفت: «شجاعت فقط تو جنگیدن و این چیزها نیست؛ شجاعت یعنی همین که بتوانی کار درستی را که خلاف رسم و رسوم به غلط جا افتاده است، انجام بدهی. برشی از زندگی شهید حمید ایران منش

منبع: دو نیمه سیب، موسسه مطاف عشق

زندگی مشترك ما، رنگ سادگی و معنویت داشت. مراسم اولیه، بدون تکلف و با رعایت مسایل اسلامی برگزار گشت و مدت کوتاهی پس از پایان مراسم عقد، حسن به اهواز رفت. من نیز، در پایان امتحانات به او پیوستم و زندگی خود را در ۲ اتاق كوچك اجاره‌ای، آغاز کردیم. یکی از اتاق‌ها، به وسایل شخصی اختصاص یافت و اتاق دیگر با يك فرش و چند صندلی ساده، تزیین شد. قسمتی از اتاق نیز، به عنوان آشپزخانه‌ای با يك چراغ خوراك‌پزی و مقداری ادویه‌جات، مورد استفاده قرار گرفت. آن زمان، روزگار را در مضيقه شديد مالی، سپری می‌کردیم و مشکلات زیادی داشتیم تا جایی که گاهی اوقات، برای تأمین هزینه‌های زندگی، مبلغی را قرض می‌کردیم. در زمان حکومت طاغوت، پیشنهاد شرکت در عملیات «ظفار» در مقابل دستمزد ۱۰۰ هزار تومانی به وی داده شد، اما شهید آبشناسان، از حضور در عملیات خودداری نمود. می‌گفت: «این عمل، ظلم به يك ملت مسلمان است و رضای خدا در این کار، وجود ندارد. هر نفسی که می‌کشیم، باید برای رضای خدا باشد.» همه اینها در صورتی بود که انجام کار مربوطه و دریافت مبلغ مورد نظر، می‌توانست تأثیر زیادی در بهبود وضعیت اقتصادی خانواده داشته باشد...

شهید حسن آبشناسان - منبع: خاکی‌ها



همراه نیروهای عراقی مشغول جست و جو بودیم. فرمانده این نیروها دستور داده بود در ظرفی که ایرانیها آب می خوردند، حق آب خوردن ندارند. هم کلام شدن با ایرانی ها خشم این افسر را در پی داشت. روزی همین افسر به من التماس می کرد که تو را به خدا این سربند رو امانت به من بده. من همسرم بیماره، به عنوان تبرک ببرم. براتون بر می گردونم. روی سربند نوشته شده بود «یا فاطمه الزهرا (س)» داخل یک نایلون گذاشتم و تحویلش دادم. اول بوسید و به چشمش مالید. بعد از چند روز برگرداند. باز هم بوسید و به سینه و سرش کشید و تحویل مون داد. از آن به بعد سفره غذای عراقی ها با ما یکی شد. سر سفره دعا میکردیم، دعا را هم این افسر عراقی می خواند: اللهم الرزقنا توفیق الشهاده فی سبیلک.

بعد از عملیات بیت المقدس و پاتک های عراق من و [سردار] شهید رمضان علی عامل تصمیم گرفتیم جهت آوردن مجروحین اقدام کنیم. لذا با تعدادی از نیروهای داوطلب دو گروه تشکیل دادیم؛ یک گروه به سرپرستی شهید عامل و یک گروه به سرپرستی بنده (کریمی) و بعد از اذان صبح راه افتادیم. در حین جستجو یکی از برادران صدا زد: این جا یک مجروح است. خیلی از آن رزمنده خون رفته و بی حال بود. تا بلندش کردیم گفت: یک لحظه صبر کنید قمقمه ی من کجاست؟ گفتم: حالا

قمقمه چه ارزشی دارد؟ اما ایشان اصرار کرد. من قمقمه را برداشتم ، در آن هوای گرم پراز آب سرد بود با این که جلد هم نداشت! جریان را از خودش پرسیدم، گفت: «شهید محمد حسن گفت: دیروز ظهر که من در اثر خون ریزی زیاد ، عطش شدید داشتم به حضرت زهرا سلام الله علیها متوسل شدم و از ایشان کمک خواستم و صدایشان زدم تا از حال رفتم و در همان حال صدای یک نفر آمد که می گفت: این قمقمه کنار توست ، چرا از آن آب نمی خوری؟ من از دیروز به برکت عنایت حضرت زهرا(س) از این قمقمه آب می خورم.» به هر حال من قمقمه را با چفیه ی خودم ، زیر شکم آن برادر مجروح بستم و او را به عقب بردیم. وقتی به سنگر کمین رسیدیم ، شهید عامل آن جا بود. پرسید: چرا این قدر دیر آمدید؟ من جریان را گفتم. بعداً هر چه گشتم قمقمه را پیدا نکردم. از همه پرسیدم، اما هیچ کس خبر نداشت. شهید عامل پرسید: حالا از آن آب خوردید؟ گفتم: نه، می خواستم بیاورم پشت خط که همه با هم بخوریم. به هر حال همه متأسف شدیم. بعد شهید عامل به من گفت: آقای کریمی! من می خواهم بروم، شاید قمقمه را پیدا کنم ، حالا اگر می توانید با من بیایید. من قبول کردم. هوا روشن شده بود. من و شهید عامل همان مسیر را برگشتیم تا جایی که همان برادر مجروح را پیدا کرده بودیم. جای قمقمه و خونی که از او رفته بود بر روی شن ها مانده بود. شهید عامل کمی از خاک آن جا را در

دستمالش ریخت و گفت: این هم تبرک است! منبع: زینب سیفی: پایداری تبیان

به یاد شهید مدافع حرم



باسپاهی از بهمن کسان خواهد آمد...

شهید مدافع حرم

حیدر جلیل وند

بعد از شهادتش یک برگه را در وسایل شخصی شهید پیدا کردیم که رویش نوشته بود: خداوندا، به آبروی زهرا(س) مرگ من را شهادت در راه خودت قرار بده تا توسط دشمنان دین مبین اسلام و در راه پاسداری از حریم سبز ولایت به شهادت برسم. وقتی که می بینم حیدر برای شهادتش، حضرت زهرا (س) را قسم می داد من دیگر چه حرفی برای گفتن دارم. برادر کوچک حیدر خواب دیده بود که شهیدی آوردند و چند خانم بالای سر او دارند گریه می کنند و وقتی بالای سر شهید می رود، می بیند داداش، حیدر است...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

به نقل از پدر شهید حیدر جلیل وند، منبع: نوید البر

کتاب کشتار خاطران، ناصر کاوه

از دید يك پدر همه فرزندان برايش يكسان هستند و نمي‌تواند بين آنها اختلاف بگذارد. حیدرو سجاد دو پسر آخر خانواده بودند که با یکدیگر ۱۴ سال اختلاف سنی داشتند. حیدر از همان بچگی شیطنت هایش با دو برادر بزرگ‌ترش فرق داشت. هر موقع در خانه نبود، واقعاً خانه سوت و کور می‌شد. پسر از زمان دبستان در کارهای مذهبی و کلاس حفظ قرآن شرکت داشت و در گروه‌های تواسیح و حوزه بسیج هم بسیار فعالیت می‌کرد. کمی بعد به رشته ورزشی کشتی روی آورد و توانست عناوین خوبی در استان البرز کسب کند.

از رشته کشتی گرفته تا رشته جودو را گذرانده بود. در همان دوران بچگی و نوجوانی توانست حکم قهرمانی بگیرد تا اینکه در بزرگسالی هم در مسابقات فرهنگی- ورزشی رزمی پدافند هوایی نیروی هوا فضایی سپاه شرکت کرد و در رشته شنا صاحب عنوان شد. کلاً جوان اهل ورزش و توانمندی بود.

زمانی که حیدر متولد شد من در مناطق جنگی بودم. آن زمان مثل الان موبایل و تلفنی در دسترس نبود که متولد شدن نوزاد را به من اطلاع بدهند. بعد از سه ماه که از منطقه به مرخصی برگشتم و در خانه را زدم، بچه‌ها آمدند جلوی در و از من مزدگانی می‌خواستند که خدا بهت پسر داده!

من همان لحظه اسم حیدر را برایش انتخاب کردم. در سال ۸۳ حیدر به خدمت سربازی معرفی شد و آموزشش را در اردکان یزد گذراند. با توجه به شرایطی که داشت، دوره سربازی را به عنوان مسئول باشگاه امام رضا(ع) داخل شهرک سازمانی هوا و فضا گذراند. از همان طریق جذب سپاه و در سال ۸۶ در بخش هوا فضای سپاه مشغول به کار شد. کارش هم طوری بود که باید مرتب به مأموریت می‌رفت. با آنکه دو دختر کوچک به نام ثنا و حنا داشت و ما هم می‌خواستیم کمتر مأموریت بروم، از فرط علاقه‌ای که به شغلش داشت قبول نمی‌کرد. از طرفی هم از روزی که حیدر وارد سازمان هوا فضا شد، حساسیت شغلی‌اش ایجاب می‌کرد که دائم در مأموریت باشد. البته امثال حیدر سریع راه خود را پیدا می‌کنند. این پسر طوری بود که دوستانش خیلی به او ارادت داشتند. آنقدر که در شهادتش از جیب خودشان برای او مراسم می‌گرفتند. دوستانش می‌گفتند باید سالیان سال بگذرد تا دوباره کسی مثل حیدر جایگزین پیدا کند.

بار اول در سال ۹۴ به سوریه به عنوان مدافع حرم اعزام شده بودند و به من گفت لبنان هستم. حتی يك عکس هم برای من فرستاده بود که در کشور لبنان است. هنوز مکالمات و عکسش را در گوشی‌ام به یادگار دارم. وقتی که به ایران برگشت، متوجه شدیم ایشان اصلاً لبنان نبوده است. به خاطر اینکه ما نگران‌ش نشویم چیزی

از مکان‌های اعزامش به ما نمی‌گفت و به ما می‌گفت: من در لبنان به عنوان مربی آموزش می‌دهم. بعد از آن پی در پی به عراق و سوریه می‌رفت. من خیلی نگرانش می‌شدم. اما به خاطر اینکه بچه‌ام در شهر غربت ناراحت نباشد در تماس‌هایش با هم خیلی شوخی می‌کردیم. روزهای نبودنش برای همه ما سخت بود. محمد آقا بی‌قراری اش را به رو نمی‌آورد. ولی از بی‌حوصله بودنش می‌فهمیدم که حسابی دلتنگ شده. روزی ده بار به گوشی تلفنش نگاه می‌کرد و می‌گفت: «نکنه خراب شده و من متوجه تماس حمید نمی‌شم.»

با صبوری می‌گفتم: نگران نباش اگر بتونه به خونه زنگ می‌زنه. یکی دو مرتبه هم که تماس گرفت، گفتم: «دوره ما خیلی عالیه و دعا کنید که با کسب یک نمره بالاتری این دوره رو قبول بشم.» به گمانم چوب خط دلتنگی من چهاردهمین روز را هم علامت زده بود که زهرا خانم تماس گرفت و گفت «حمید آقا امشب برمی‌گردد. همگی برای شام به خونه ما بیایید.»

با یک جعبه شیرینی و یک دنیا اشتیاق به خانه حمید رفتیم. تمام راه محمد آقا می‌گفت: «خوب بود هماهنگ می‌کردیم که بریم فرودگاه دنبالش. مجید هم در جواب به پدرش می‌گفت: «بابا جان از شما بعیده. شما خودتون آدم نظامی هستید. حتما اگر امکانش بود، حمید اطلاع می‌داد.»

وقتی رسیدیم و آیفون را زدیم، زهرا خانم گوشی را برداشت و گفت: «بفرمایید.»  
اما در را باز نکرد. داشتم فکر می کردم که شاید یادش رفته دکمه دربازکن را بزند،  
که حمید در خانه را باز کرد. دیدن صورت حمید مثل آب روی آتش همه نگرانی این  
روزها را از دلم برد. محمد آقا برای چند لحظه حمید را محکم توی آغوش گرفت و  
نزدیک گوشش چیزی گفت که من نشنیدم. ولی دیدم حمید خم شد و دست پدرش  
را بوسید و گفت: «نوکرتم آقا جون منم خیلی دلتنگ شده بودم.» هر ساله در ماه  
مبارک رمضان ختم دوره‌ای قرآن بین فامیل‌ها داریم.

پانزدهم ماه مبارک رمضان هم ختم قرآن در خانه ما برگزار شد و همسایه‌ای داشتیم  
که خیلی به حیدر ما علاقه داشت. همسایه‌مان آن شب در مراسم قرآن خوانی خانه  
ما حضور داشت و شاکي بود که من خیلی وقته حیدر را ندیده‌ام. اتفاقاً حیدر در آن  
لحظه تماس گرفت و با هم صحبت کردند و حتی حیدر آن شب با کل فامیل تلفنی  
صحبت کرد. گویی می دانست که این آخرین مکالمه‌اش با فامیل و دوستان است.  
فردای همان روز به شهادت رسید.

...ما هر سال جشن نیمه شعبان در خانواده برگزار می کنیم که دو روز بعد از نیمه  
شعبان آخرین اعزام حیدر به سوریه انجام شد. همیشه که اعزام می شد،  
بچه‌هایش را می برد خانه پدر خانمش می گذاشت. ولی در اعزام سري آخر بچه‌هایش

را آورد خانه ما و گفت پدر اینها را به شما می‌سپارم. من برگشتم و... به او گفتم من نوکر خودت و بچه‌هایت هستم. به نقل از فرماندهان و هم‌زمان شهید که در منطقه حضور داشتند، کار حیدر شناسایی مناطق جنگی بود و دادن گزارش منطقه و مقری که اینها مستقر بودند، دارای حساسیت خاصی بود. یک جاده‌ای هم بود که گویا نگهداری این جاده خیلی برای آنها مهم بود. حدود ساعت ۱۵:۳۰ روز یک‌شنبه ۲۱ خرداد ماه با توجه به شرایط خاص موجود در منطقه اتریا (بزرگراهی که حلب و حمار را به هم وصل می‌کند) حیدر به همراه یک نفر از هم‌زمان‌دیگرش به منظور شناسایی و کسب اطلاعات میدانی عازم خط مقدم می‌شوند. قسمتی از طول مسیر توسط موتور و مابقی را پیاده طی می‌کنند. پس از انجام عملیات شناسایی و حین بازگشت از مأموریت، با نیروهای داعش روبه‌رو می‌شوند و به دلیل سری بودن عملیات شناسایی، مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند. در این لحظه شهید حیدر با بیسیم درخواست آتش سنگین توپخانه می‌کند. با انجام این کار تلفات زیادی از نیروهای دشمن گرفته می‌شود. حوالی ساعت ۱۹ و با قطع موقت آتش پشتیبانی، شهید حیدر و همراه ایشان سعی می‌کنند تا منطقه را ترک کنند. آنها می‌خواستند با موتور منطقه را ترک کنند که متأسفانه حیدر از ناحیه سر مورد اصابت گلوله مستقیم قرار می‌گیرد. این خبر توسط همراه شهید به نیروهای قرارگاه اطلاع داده می‌شود. سریعاً نیروهای عملیاتی برای کمک‌رسانی، راهی موقعیت می‌شوند. پیکر



مطهر شهید بعد از ۱۲ ساعت به عقب بازگردانده می‌شود. بر اثر ریختن آتش خودی روی داعش، دشمن نتوانسته بود به پیکر حیدر دسترسی داشته باشد. پسر در ایام ضربت خوردن حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) از ناحیه سر به شهادت رسید. حیدر در سن ۳۱ سالگی شهید شد و با لب تشنه در شهادت مولای متقیان به دیدار معبودش شتافت. وقتی خبر شهادتش آمد، من برای مأموریت کاری در شهرستان الیگودرز بودم. خبر شهادت را به برادر بزرگ حیدر می‌دهند. اول می‌گویند حیدر مجروح شده است. با شنیدن این خبر بچه‌ها سرگردان مانده بودند که چه کار کنند تا اینکه دایی بچه‌ها آمد دنبال و با هم به تهران برگشتیم.

در تهران دیگر مطمئن شدم که حیدرم شهید شده است. دو روز هم طول کشید تا جنازه‌اش از سوریه به ایران برگردد. موقعی که حیدر در ایران بود هر پنجشنبه به گلزار شهدای ملارد می‌رفت. این قضیه از دوستان حیدر نقل شده است: فروردین ماه سال ۹۴ دو ماه قبل یکی از اعزام‌های حیدر و حدود هشت، نه ماه قبل از اینکه شهید هادی شریفی از دوستان حیدر اعزام بشود، یک روز دم غروب حیدر به دوستانش زنگ می‌زند که دلم گرفته و بیاید با هم به مزار شهدا برویم. وقتی به مزار شهدا می‌رسند، طبق سنتی که داشتند اول سر خاک پدر من که در جوار شهداست، می‌روند. بعد سر مزار دوستان شهیدشان که از شهدای اقتدار هستند

مي روند. يك مزار يادبود از شهيد حسن طهراني مقدم آنجا قرار داده اند. حيدر علاقه خاصي به شهيد طهراني مقدم داشت. سلامي گفته و فاتحه مي خواند. دوستان حيدر مي گویند كمي عقب تر آمديم و ديديم حيدر خيلي ساكت است. پرسيديم: چي شده خيلي توي خودت هستي؟

حيدر سرش را بالا مي آورد و مي گوید: خوش به حال اين شهدا كه رفتند و ما هنوز داريم نفس مي كشيم. بعد مي گوید اگر من شهيد شدم اينجا خاكم كنيد. دوستان حيدر مي گویند: ما ذخيره ايم براي جاي ديگه. عجله نكن نوبت ما هم مي شود و از اينجور حرفا. بعد با هم پا مي شوند و جاهاي خالي قبور شهدا را مي شمردند و مي گویند حيدر جان ديگر چيزي نمانده اينجا پر بشود. بيا جاي خودمان را انتخاب كنيم. اگر من شهيد شدم تو به خانواده ام بگو. اگر تو شهيد شدي من مي گويم. جاهایشان را انتخاب مي كنند و بعد سر مزار شهداي گمنام مي روند. مصطفي يكي از دوستان حيدر مي گوید بچه ها همين جا بايستيد و با گوشي خودش از بچه ها عكس مي اندازد و مي گوید عكس هاي خوبي گرفتيم. ان شاء الله كه اين عكس ها را براي شهادت استفاده كنيم. حيدر هم مي خندد. حيدر بعد از شهادتش همانجايي دفن شد كه مصطفي از آنها عكس انداخته بود. ما بعد از شهادتش يك برگه را در وسايل شخصي شهيد پيدا كرديم كه رويش نوشته بود: خداوندا، به آبروي حضرت

زهرا(س) مرگ من را شهادت در راه خودت قرار بده تا توسط دشمنان دین مبین اسلام و در راه پاسداری از حریم سبز ولایت به شهادت برسم. وقتی که می بینم حیدر چنین افکاری داشت و برای شهادتش، حضرت زهرا(س) را قسم می داد من دیگر چه حرفی برای گفتن دارم. برادر کوچک حیدر که ۱۴ سال با او اختلاف سنی دارد خواب دیده بود که شهیدی آوردند و چند خانم بالای سر او دارند گریه می کنند و وقتی بالای سر شهید می رود، می بیند داداش حیدر است. حتی به خودم بارها و بارها الهام شده بود که حیدر شهید می شود و من دختر کوچک سه ماهه او را در آغوش می گیرم و در همین حین روضه حضرت رقیه(س) در بین جمعیت خوانده می شود. روایتی از پدر شهید حیدر جلیوند - منبع: روزنامه جوان

دلتنگی های مادر برای حیدر

مادر شهید حیدر جلیوند متولد خرمشهر هست و تا چهارده سالگی در خرمشهر زندگی می کرد. جنگ که شروع شد، من به همراه خانواده به "درد" مهاجرت کردیم و از آنجا به خاطر شغل پدرم که در بنادر کشتیرانی کار می کرد، ما به تهران آمدیم. سال ۶۱ هم من با آقای جلیوند (پدر شهید) ازدواج کردم. همسرم از فامیل های پدرم بود و تا زمانی که ما خرمشهر بودیم، من ایشان را ندیده بودم. سال ۶۲ ازدواج کردیم. مدتی الیگودرز بودیم و بعد به تهران برگشتیم و از تهران بمدت یکسال و نیم ما به

دزفول رفتیم . همسرم آنموقع سرباز بود و جبهه می رفت. پسر بزرگم در دزفول  
بدنیا آمد و بدلیل اینکه آتش جنگ زیاد شده بود و آنجا امنیت نداشت ما به تهران  
آمدیم و در یافت آباد منزل دایی ام ساکن شدیم...

ما چهار تا پسر به نام های علی، مجید، حیدر، سجاد داریم. بعد از چند وقت به ما  
خانه سازمانی دادند و ما در خانه های سازمانی متعلق به جنگ زده ها مستقر  
شدیم. همسرم در جبهه بود که حمید(حیدر) در خانه های سازمانی جنگ زده ها در  
تاریخ ۲۶ آذرماه ۱۳۶۵ بدنیا آمد. حیدر در همان خانه های سازمانی متعلق به جنگ  
زده ها بزرگ شد و به مدرسه رفت و بعد از پایان خدمت سربازی، همسرم جذب سپاه  
شد. حیدر کلاس اول دبستان بود که ما او مدیم شهرک جنت در شهرستان فردیس  
ساکن شدیم. حیدر هوش سرشاری داشت و زمانی که مدرسه می رفت، شاگرد  
ممتاز بود. حیدر در تمام کلاسهای قرآن و تواشیح و تئاترو ورزشی در بسیج شرکت  
می کرد. حیدر بسیار فعال بود. تا دیپلم در شهرک جنت بودیم و دیپلم انسانی را  
گرفت و به خدمت رفت و از خدمت که برگشت . دنبال یک شغل دیگری بود و تا  
مدتی با دوستانش بسیج می رفت و یک روز آمد گفت: می خواهم وارد سپاه شوم و  
بالاخره هم رفت و در قسمت هوا فضای سپاه مشغول کار شد. در دانشگاه هم خیلی  
فعال بود. یک روز او آمد و گفت: مامان من اینجا در هوا فضا که هستم اصلا حقوقش

بهم نمی چسبید. چون کاری نیست که من می خواهم... تقریباً حدود سال ۹۲ و ۹۳ بود. من گفتم: خوب جا به جا شو، برو به قسمت دیگر. به مدت رفته بود آموزش دیده بود. می خواست وارد سپاه قدس شود چون به او گفته بودند از این قسمت امکان ندارد که به عنوان مدافع حرم وارد سوریه شود. می گفتم: مامان برای من دعا کن، بتوانم وارد سپاه قدس شوم. من هم می گفتم: پسرم دعا می کنم که ان شاءالله عاقبت بخیر شوی.

به پدرش هم گفتم که با آشنایانی که دارد تماس بگیرد که حیدر را وارد سپاه قدس کنند. پدرش گفت: اگر قصدت خدمت هست، همینجا خوبه. خیلی با باباش صحبت می کرد. ولی پدرش می گفت نه می نمی روم. خودش رفت، اقدام کرد. خیلی تلاش کرد که جذب سپاه قدس شود. یک روز اومد گفت: گفتند: کسانی که می خواهند به سوریه بروند، ثبت نام کنند. من می خوام ثبت نام کنم. من گفتم: سوریه برای چی می خواهی بری. گفت: من دوست دارم بحث دفاع از حرم را پیش کشید و... من گفتم: تو زن داری بچه داری باید نظرنزت رو بررسی باید پیش بچه هات باشی.

بالاخره رضایت همسرش را هم گرفت و رفت و دفعه اولی که برگشت می گفت: از کربلا می آیم و کسی به من زیارت قبول نمی گوید و تعریف کرد که: من رفتم کربلا، رفتم نجف .... گفتیم مگه تو سوریه بودی؟ چند بار رفت و برگشت. از سوریه که

برگشت درس را هم ادامه داد در یکی از دانشگاه‌های کرج رشته حسابداری تحصیل می‌کرد. زبان عربی را هم یاد می‌گرفت. این آخرین دفعه که دوباره می‌خواست، برود. گفتیم: صبر کن بچه تون دنیا بیاد بعد برو. که قبل از عید دخترش "حنانه" دنیا آمد و ایام عید می‌خواست برود، باز من مانع شدم؛ گفتم: ایام عید باید پیش خانواده باشی. قبول کرد. نیمه شعبان بود، گفت: بعد از جشن نیمه شعبان من به سوریه می‌روم. توی جشن نیمه شعبان هر جایی که نگاه می‌کردیم...

حیدر را می‌دیدم. دو روز بعد از نیمه شعبان در ۲۴ اردیبهشت صبح تماس گرفت، گفت: ما می‌خواهیم نهار پیش شما باشیم. من نهار ماهی درست کردم. اخه حیدر ماهی دوست داشت. همه آمده بودند، چون می‌دانستند حیدر می‌خواهد برود. نهار خوردیم و بعد از نهار هم حیدر خیلی شوخ طبع بود و کلی همه رو خندوند. زمانی که می‌خواست به فرودگاه برود اجازه نداد من و همسرش با او برویم. اما بابا و برادرها و دایی اش با او رفتند. هر شب حیدر به خانمش و ما زنگ می‌زد. می‌پرسید: حنانه چگونه؟ بزرگ شده؟ عکساشو بفرستید...

همه خبر شهادتش را داشتن به جز من و پدرش و همسرش. برادرم آمد ما را برد و در منزل پدرم. از برادرم و بقیه پرسیدم چه شده؟ چرا نمی‌آیید افطار کنین. مگه روزه نبودید؟ رفتم تو اتاق دیدم عروس‌هایم دارند نماز می‌خوانند. گفتم به به. چه

خوب که اول نماز می خونین بعد افطار می کنین.گفتم: آدرس منزل می خواهید برای چی؟ گفت:می خواستیم برای عرض تسلیت خدمت برسیم!! دلم شور افتاد زنگ زدم به پسر بزرگم،چه شده؟ گفت چیزی نیست اشتباه گرفته است. بعد برادرم زنگ زد و گفت: من دنبالت می آیم...صورت شان را دیدم که گریه کرده بودند. گفتم: چی شده به من بگین. اتفاقی برای حمید افتاده؟

داداشم آمد به من گفت: چیزی نیست به ما زنگ زدن گفتن که حمید زخمی شده و فردا به ایران بر می گردد. داداشم از من خواست که بیرون بریم. تو ماشین بودیم که از من پرسید: حمید چی دوست داشت ؟

گفتم یعنی چی ؟ گفت: هر پنج شنبه نمی اومد، با تو نمی رفت گلزار شهدا؟  
گفت: خواهر! حمید به آرزویی که داشت رسید. بعضی وقتها می آمد می گفت: مامان بیا بریم یک جایی که سرحال بشوی. من را به گلزار شهدا می برد. می پرسید: مامان حالت عوض شد؟ می گفتم: اره راست می گی،آدم اینجا حالش خوب میشه حمید همیشه خندان و شوخ بود اگر گاهی میامد و حالش گرفته بود، همه اعتراض می کردند. دو هفته قبل از اینکه برای بار آخر که برود با دوستاش رفته بود («گلزار شهدا») و آنجا عکس گرفته بود. روایت مادر شهید،منبع:نوید شاهد البرز

وصیتنامه شهید مدافع حرم، حیدر جلیل وند

بسم رب الشهداء و الصدیقین

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان علی ولی الله

این جانب حیدر جلیوند فرزند محمّد در صحت کامل این وصیتنامه را می‌نویسم. من عبد گناه‌کار بودم و شرم دارم خود را از بندگان خداوند بخوانم. خداوند منان را سپاسگزارم که به من توفیق حضور در جبهه حق علیه باطل را بر من ارزانی داد و از او خواستار مرگ باعزت یعنی شهادت هستم. گرچه اصلاً خود را لایق نمی‌دانم اما هرچه از مهربانی و رحمت پروردگارم بگویم کم است.

سلام گرم مرا به پدر و مادرم برسانید و به برادرانم همچنین. در این دنیا همسری دارم که بسیار مهربان و با صداقت بوده در زندگانی من خدای عزوجل را شاهد می‌گیرم که هیچ بدی از او ندیدم و بسیار برایم قابل احترام است از او تقاضا دارم دختر عزیزم ثنا جان را به خوبی خودش تربیت کند. دلم برایشان تنگ شده است اما خدا می‌داند که جهاد فی سبیل الله چقدر مهم است. ان شاء الله که مقبول گردد. همسرم از تو می‌خواهم در نبود من صبوری کنی و از مادر سادات حضرت صدیقه طاهره (س) استمداد کنی، عفت پیشه کنی و به فرزندمان بیاموزی، که در محشر سرافکنده و خجل ظاهر نشوی.



از پدر و مادر بزرگوaram که مرا تربیت نموده و در این راه قرار داده‌اند تشکر می‌کنم و از آن‌ها خواستار صبر و شکیبایی هستم. خداوند! من بنده گناه‌کار توأم مرا ببخش و بیامرز.

دوست داشتم در زمان حیاتم یکبار با همسر و دخترم خدمت رهبر عزیزم برسم اما نشد. ولی الآن از خدا می‌خواهم که بعد از شهادتم رهبر بزرگوaram دست نوازشی بر سر دخترم بکشد و رهبرم اجازه بدهند خانواده‌ام ایشان را ملاقات نمایند.

تمام حساب و کتاب زندگی من را همسر می‌داند و همه چیز را اعم از دارای هرچه که هست را به او می‌بخشم. در پایان، دوست دارم در گلزار شهدای ملارد در جوار سنگ یادبود شهید حاج حسن تهرانی مقدم دفن شوم و این مکان را به دوستم برادر پاسدار مهدی شریفی گفته‌ام و مکان را نشانش داده‌ام و فقط و فقط به خانواده‌ام و همسر می‌گویم که نماز اول وقت را فراموش نکنند و عفت پیشه کنند. هرچه که در زندگی دارم از کرامات و بزرگی حضرت زهرا (س) است.

و همه شما را به خداوند عزوجل می‌سپارم. حیدر جلیوند (ذکریا)

۱۳۹۴/۱۰/۱۵

ساعت ۲۴ شب (اسپایکر)



## حرف دل با امام زمان (عج)

آقا! شما امام زمان من هستی، شما صاحب اختیار من هستی، شما صاحب اصلی دل من هستی پس عنایت کن و نگاهی از روی لطف و رحمت به این بیچاره کن، از همان نگاههایی که دل را منقلب می کند. آقا! از خداوند سلامتی و تعجیل در شما را مسئلت دارم و شما هم دعا کنید خداوند توفیق و نعمت شهادت در رکابت را بعد از خدمات زیاد نصیبم کند. (فرازی از وصیت نامه شهید)

کتاب کشتکول خاطرات، ناصر کاروان

برادر شهیدم متولد سال ۱۳۶۷ بود و در رشته مهندسی الکترونیک فارغ التحصیل شد. چند ماهی بود که با دخترعمه ۱۹ ساله ام عقد کرده و قرار بود بعد از بازگشت از سوریه مراسم عروسی نیز برگزار شود که آسمانی شد. برادرم بسیار مهربان، دلسوز و قدردان خانواده بود. همیشه توصیه به خوب بودن و احترام به یکدیگر داشت و خود نیز آن را رعایت می‌کرد. کودکان را بسیار دوست داشت و به همه توصیه می‌کرد با آنها رفتار خوبی داشته باشیم. نماز اول وقتش هیچ وقت ترک نشد و همیشه در طول شبانه روز با وضو بود. صبح‌های جمعه ندای یا «صاحب الزمان (عج)» برادرم در دعای ندبه بلند بود و هیچ وقت آن را ترک نمی‌کرد. به ما چیزی در خصوص کارهایش نمی‌گفت اما چند روز قبل از رفتنش به مشهد و زیارت امام رضا (ع) رفت و بعد هم از همه حلالیت طلبید و گفت برای دفاع از حرم حضرت زینب (س) و حضرت رقیه (س) به سوریه می‌رود. برادرم عاشق شهادت بود و در کتاب‌ها، شعرها و چیزهایی که از او به جای مانده این خواسته کاملاً مشهود است. او وارد سپاه شد تا به قول خودش یک قدم به شهادت نزدیک شود. هم اکنون به آرزوی خود رسیده و در جوار سیدالشهدا (ع) روسپید است... هر زمان که تماس می‌گرفت برای اینکه ما نگران نشویم می‌گفت اوضاع در آنجا خوب است و جای

نگرانی نیست. برادر شهیدم می‌گفت هر زمان که دلش برای ایران و خانواده اش تنگ می‌شود به زیارت حضرت زینب(س) می‌رود و نایب الزیاره ما نیز می‌شود. برادرم عاشق امام حسین(ع) بود و همیشه در دسته جات سینه زنی به عنوان یکی از مداحان ثابت، ذکر امام حسین(ع) را سر می‌داد. رسول آنقدر عشق اهل بیت را در سر و دل داشت که وصیت کرده بود در سنگ مزارش بنویسند یا حسین شهید...سوز دل شهید رسول همیشه برای اهل بیت زنده و بلند و اذان وی نیز برای همیشه ماندگار بود. به محرم و نامحرم بسیار اهمیت می‌داد و به دختران و بانوان فامیل و دوست توصیه می‌کرد در معرض نگاه و دید نامحرم قرار نگیریم. می‌گفت اگر من هم نبودم دعای ندبه را ترک نکنید و باشکوه آن را برگزار کنید. توصیه همیشگی شهید این بود که قدردان شهدا باشیم و به خانواده آنها احترام بگذاریم. رسول یک روز به مادرم گفت: «مادر دوست داری پسرت در راه امام حسین(ع) شهید شود». مادرم هم گفت «چه سعادت و افتخاری بالاتر از این که ما نیز در زمره خانواده شهدا محسوب شویم. آیا چیزی از این بهتر نیز وجود دارد که در راه اهل بیت و انقلاب جان خود را فدا کنیم؟» برادرم خیلی با مادرم انس داشت و بعد از فوت ایشان همیشه در کنار مزار مادر رفته و با مادرمان درد دل می‌کرد. جنازه ایشان نیز همزمان با دومین سالگرد مادر در جوار ایشان دفن شد. راوی: خواهر شهید. منبع: صبح قزوین

شهید مدافع حرم، شهید رسول پورمراد

رسول چند روز مانده به عید، یعنی ۲۶ اسفند ۶۷ در قزوین متولد شد. دوران ابتدایی و راهنمایی را در شهرک مدرس به اتمام رساند و برای ادامه تحصیل به بوبین زهرا رفت. در هنرستان بقیه الله بوئین زهرا رشته الکترونیک خواند. رسول مدرک کاردانی اش را در رشته برق در شهر آستانه اشرفیه گرفت و کارشناسی اش را در همین رشته در قم در جوار حرم حضرت فاطمه معصومه (س) دریافت کرد. من و برادرم شهید، ولی پورمراد که در عملیات والفجر مقدماتی در سوم اسفند ۱۳۶۱ به شهادت رسید، همرزم بودیم. شغل من کشاورزی است. ما چهار برادر بودیم. از همان دوران انقلاب خانواده ما پایبند و معتقد بود....

من کشاورز بودم و با همین دستانم کار کردم و رزق حلال به فرزندانم دادم، ولی از میان بچه ها، رسول خیلی خاص و نمونه بود. خیلی زرنگ بود. لازم نبود او را به انجام کارهایی که باید انجام بدهد، توصیه کنم، خودش وظیفه اش را می دانست. درسش را می خواند، به مسجد می رفت، نماز اول وقت می خواند. ذوق به مسجد رفتن و حضور در مراسم اهل بیت (ع) را داشت. رسول ۴۰ نفر از رفقاییش را جمع کرده و حلقه صالحین تشکیل داده بود. اهل ورزش بود و به باشگاه می رفت و تکواندو کار می کرد. وقتی علت این کارهایش را می پرسیدم، می گفت بابا همه این ها در جنگ

لازم می‌شود. اگر زمانی جنگ شد و با دشمن تن به تن شدم، باید بتوانم از خودم دفاع کنم. رسول باهوش بود و خیلی می‌دانست. رسول و مادرش رابطه عاطفی و صمیمی داشتند. مادرش شش ماه بیماری سختی را تحمل کرد و در تمام این مدت رسول همیشه بالای سرش می‌نشست و ناراحت مادرش بود. بعد از فوت مادرش با پای پیاده، سینه‌زنان و گریه‌کنان سر مزار مادرش می‌رفت.

آقارَسُول تقریباً دو سال قبل از شهادتش در سال ۱۳۹۲ وارد سپاه شد. اول رضایت مادرش را گرفت. مادرش گفت من اتفاقاً دلم می‌خواهد مادر شهید باشم. رسول تا این جمله را از زبان مادرش شنید، صورت مادرش را بوسید. از من هم در مورد ورودش به سپاه نظر خواست. من هم گفتم چرا راضی نباشم؟! من هم راضی هستم.

رسول می‌گفت یک مسئله دیگر هم است. پدر همسرم طلبه است و می‌گوید بیا حوزه علمیه، من هم به ایشان گفتم طلبگی را دوست دارم، ولی سپاه را بیشتر دوست دارم چراکه در سپاه به شهادت نزدیک‌ترم. برای همین برای ثبت نام به قزوین رفت. همین که دید کار ثبت نامش طول می‌کشد، به تهران رفت و مراحل ثبت نام را از تهران پیگیری کرد تا زودتر به نتیجه برسد. الحمدلله به خوبی هم ثبت نام کرد و وارد سپاه شد.

اعزام به سوریه برای بچه‌های سپاه کاملاً داوطلبانه بود. همان موقع یکی از همکاران رسول نام‌نویسی کرده بود که به سوریه برود، اما رسول با گریه و تمنا نوبت اعزام دوستش را گرفته بود، چند بار که به خانه آمد نمی‌توانست موضوع را با ما در میان بگذارد. برای همین بدون خداحافظی اعزام شد. تنها کسی که موضوع را می‌دانست برادرش بود. من فقط دیدم این دو برادر همدیگر را در آغوش گرفتند و می‌بوسند. با خودم گفتم بعد از مادرشان حتماً دلتنگ شده‌اند و احساسات برادرانه است. رسول به برادرش گفته بود بعد از اعزام من موضوع را به پدر بگو! رسول شب رفت و پسرم فردا صبح به من گفتم رسول به سوریه رفته، وقتی متوجه شدم گفتم کاش به من اطلاع می‌دادی حداقل او را می‌بوسیدم و در آغوش می‌گرفتم. تا فهمیدم سریع به رسول تلفن زدم، گفتم رسول کجایی؟ گفت پدرجان الان فرودگاه هستم. گفتم کجا می‌روی؟ گفت می‌خواهم به سوریه بروم. گفتم چرا به من نگفتی؟ رسول گفت ترسیدم راضی نباشی. گفتم چرا راضی نباشم؟ رسول خوشحال شد، گفت قربانت بروم خیلی خوشحالم کردی....

خلاصه رفت و ۴۰ روز دیگر خبر شهادتش را برایم آوردند. رفته بودم سر زمین کشاورزی، وقتی به خانه آمدم دیدم بچه‌ها گریه می‌کنند. پرسیدم چرا گریه می‌کنید؟ گفتند خبر دادند که رسول زخمی شده است! گفتم خیر رسول شهید

شده، من خودم می‌دانم. شهادت رسول گریه ندارد. رسول زنده است و من برای شخص زنده گریه نمی‌کنم. در قرآن آمده شهدا زنده هستند و نزد خدا روزی می‌خورند، پس شهادت رسول گریه ندارد...

رسول پور مراد، وارد خانه که می‌شد قبل از حرف زدن لبخند می‌زد. عصبانی نمی‌شد. صبور بود. اعتقادش این بود که این زندگی موقت است و نباید سر مسائل کوچک خود را درگیر کنیم... راوی: پدر شهید - منبع: صبح قزوین و جوان آنلاین

قسمتی از وصیتنامه رسول پورمراد

خدایا! می‌دانم که شهادت گنج ارزشمندی است و نعمت والایی که مخصوص بندگان مخلص و عاشق توست. می‌دانم که شهادت هنر مردان خداست و می‌دانم که شهادت ورود در حرم امن الهی است. می‌دانم که من لیاقت داشتن این نعمت را ندارم! اما خدایا! می‌دانم که گفתי بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.

می‌دانم که از مولا و سرور باید چیزهای بزرگ خواست. می‌دانم که امام خامنه ای (مدظله العالی) فرمود: اگر می‌خواهید خدمتتان اجر داشته باشد، برای خدا کار کنید و جهاد با نفس داشته باشید و از خدا طلب شهادت کنید؛ می‌دانم به قول شهید آوینی کسی که شهید نشود باید برود و بمیرد! پس خدایا به شهدای عزیزت قسم و



به حسین (ع) قسم؛ مرگ مرا هم شهادت در پای رکاب امام زمان (ع) قرار بده و مرا  
از این نعمت بهره مند بساز و مرا عزیزگردان.

شهید رسول پورمراد

منبع: بنیاد شهید و امور ایثارگران استان قزوین

حرف دل با امام زمان (عج)

آقا! خیلی دوست دارم برای نزدیک شدن فرج و ظهورت کاری کنم و باری از روی دوش  
شما بردارم نه اینکه ... آقا! احساس می‌کنم چند وقتی است که سرگرم دنیا و از شما  
غافل شده‌ام و امیدوارم این حضورم در سوریه و خدمت در اینجا مرا به شما نزدیک  
کند تا جایی که وقتی به یاد من هستی لبخند رضایت بر لب داشته باشی نه اینکه ...  
آقا! شما امام زمان من هستی، شما صاحب اختیار من هستی، شما صاحب اصلی  
دل من هستی پس عنایتی کن و نگاهی از روی لطف و رحمت به این بیچاره کن، از  
همان نگاه‌هایی که دل‌ها را منقلب می‌کند...

آقا! از خداوند سلامتی و تعجیل در فرج شما را مسئلت دارم و شما هم دعا کنید  
خداوند توفیق و نعمت شهادت در رکابت را بعد از خدمات زیاد نصیبم کند...

شهید رسول پورمراد- منبع: بنیاد شهید و امور ایثارگران استان قزوین



سعید ۱۲ ساله بود که پدرش از دنیا می‌رود و مادرش با کار کردن و کسب روزی حلال بچه‌ها را تربیت و بزرگ می‌کند. سعید تا پایان جنگ در جبهه حضور داشت و در عملیات آزادسازی خرمشهر مجروح شد. پس از بازنشستگی از نیروی هوافضای سپاه، پس از نا امن شدن حریم عتبات در عراق تصمیم به مبارزه با تکفیری‌ها گرفت و سرانجام در ۶ خرداد سال ۹۴ در شهر سامرا به شهادت رسید. از سعید یک پسر به نام مجتبی و دو دختر به یادگار مانده است. سعید در سال ۶۴ با دختر خاله‌اش ازدواج کرد و بعد از ازدواج نیز همچنان به جبهه می‌رفت. مراسم ازدواج بسیار ساده برگزار شد. سعید و همسرش اصلاً دنبال تجملات و... نبودند. زندگی مشترک شان در یک اتاق زیرزمینی شروع شد با جهیزیه خیلی مختصر و وسایلی که سعید آورد بود. غذای عروسی را مادر زن سعید درست کرد و در همان شهرستان به میهمان‌ها شام دادند و با مینی‌بوس به سمت تهران آمدند و زندگی مشترک شان را شروع کردند...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

به نقل از روایت همسر شهید، منبع: به گزارش گروه استانی (تیتربیک))

## شهید مدافع حرم سعید قارلقی

کتاب کشتار خاطرات، ناصر کاوه

سعید قارقلی در سال ۱۳۴۵ در محله جنوب شهری امامزاده حسن در خانواده‌ای خانواده مذهبی به دنیا آمد. سعید از نوجوانی به عضویت در بسیج درآمد و به فعالیت‌های انقلابی پرداخت. قارقلی در دوران جنگ تحمیلی تمام زندگی‌اش را صرف کمک و حضور در جبهه‌ها کرده بود و به همین منظور ۴۹ ماه در جبهه‌های حق علیه باطل در برابر دشمن بعثی ایستاد و حتی به درجه رفیع جانبازی هم نائل گردید. سعید که پس از اتمام جنگ تحمیلی دلتنگی زیادی نسبت به دوستان جبهه و رفقای شهیدش داشت با وجود داشتن جانبازی تاب نشستن در خانه را نداشت و برای امرار معاش گواهینامه پایه یک دریافت نمود و به شغل رانندگی پرداخت. سعید که از دوران جنگ تحمیلی هنوز روحیه رزمندگی خود را داشت با شنیدن تجاوز داعشی‌ها به عراق و سوریه و تعرض آنها به حرم اهل بیت (ع) تاب نیاورد و خود را برای اعزام به جنگ در برابر سلفی‌ها آماده کرد.

روحیه رزمندگی در پدرم محفوظ مانده بود. بنابراین محتمل بود به محض اطلاع از اوضاع عراق و سوریه و تعرض سلفی‌ها به حریم اهل بیت، راهی آنجا شود. همین طور هم شد. وقتی از جنایات دشمن در کشور همسایه‌مان عراق شنید، دیگر تاب ماندن نداشت. پسر عمه‌ای داریم که با پدرم از دوران جنگ همراه و هم‌رزم بودند.

ایشان ابتدا برای دفاع از حرم اعزام شدند و پدر هم با اصرار از او می‌خواست ترتیبی بدهد تا بتواند همراهی‌اش کند.

خودم شنیدم که یک بار به پسرعمه‌ام می‌گفت: عباس تو نامردی! مگر ما زمان جنگ با هم نبودیم، حالا چرا باید خودت بروی و من اینجا بمانم. پدر آن قدر پیگیری کرد تا اینکه قرار شد در خصوص رفتنش اقداماتی صورت گیرد و اطلاع بدهند. خوب یادم است روزی که خبر دادند کار پدرم جور نشده و نمی‌تواند برود توی آشپزخانه منزل مان بودیم. پدرم از وقتی تلفن را قطع کرد، از فرط ناراحتی دستش را روی دلش گذاشت و ناخودآگاه یک دور کامل زد.

هیچ وقت ایشان را آنقدر ناراحت ندیده بودم. بعد به بالکن خانه رفت و همان‌جا مشغول دعا شد، نمی‌دانم چه به خدایش گفت که روز بعد تماس گرفتند و گفتند برای چهارشنبه بلیت گرفته‌ایم و باید رهسپار سامرا شود. تنها دو روز فرصت باقی مانده بود و پدر خیلی زود مقدمات را فراهم کرد و رفت.

سردار شهید سعید قرقلی پس از ۲۸ روز حضور در سامرا و فعالیت‌های مستشاری وقتی خبر می‌رسد که داعشی‌ها قصد منفجر کردن سد سامرا را دارند به همراه مترجمش شهید فاضل برای سرکشی به اوضاع منطقه رهسپار می‌شود که روی تله انفجاری دشمن می‌رود و به شهادت می‌رسد.

خوش اخلاقی پدر واقعاً زبانه‌زده بود، رفتار خوبش با مردم طوری بود که هرکس یک بار با او ملاقات می‌کرد، شیفته‌اش می‌شد.

پدرم فردی فوق‌العاده خاکی و متواضع هم بود. به جرات می‌توانم بگویم از نظر تواضع کسی را مثل ایشان ندیده‌ام، طوری که گاه من اعتراض می‌کردم و می‌گفتم چرا باید اینقدر بی‌غل و غش با همه رفتار کند شاید برخی سوءاستفاده کنند و..

اما اخلاق باصفای پدر باعث نمی‌شد زیربار این حرف‌ها برود و همچنان در نهایت ادب و تواضع با دیگران رفتار می‌کرد، نه اینکه پدرم باشد و بخواهم زیاده‌روی کنم، اما آنطور که ما و اطرافیان شهید او را شناختیم و اینطور هم رقم خورد، پدرم به حتم لایق شهادت بود...

برشی از زندگی شهید سعید قارقلی

از مدافعان حرم

راوی پسر شهید:

خبرگزاری ایمننا، گروه پایداری



ما تسللت غمر فوزنا!  
المراد فوزنا اليوم؛ اليوم  
والمراد فوزنا لننذر اليوم...

آية الله شهيد  
سيدنا محمد بن عبد الله

کتاب کشتار غلظرات، ناصر کاره